

جنگ و صلح از منظر علامه طباطبائی

رضا حق پناه



چکیده

جهد اسلامی صرفاً دفاع نیست، بلکه در حقیقت تلاشی است برای از میان برداشتن موانع و آن چه که سد راه پیشرفت تعالیم اسلامی است. بر این اساس جهد به دو بخش دفاعی و ابتدایی تقسیم می‌گردد. جهد ابتدایی برای دعوت به عدل و توحید، یا گسترش حاکمیت اسلام، نه تحمیل دین، و جهد دفاعی برای مبارزه با ظلم است. جهد ابتدایی شرایط ویژه دارد، از جمله این که منوط به حضور امام معصوم علیه السلام است.

قرن‌ها این مسأله‌ی مهم و بحث‌انگیز مطرح بوده که آیا جهد اسلامی صرفاً در مرحله‌ی تصور و نظر به دو قسم ابتدایی و دفاعی تقسیم می‌شود، ولی در مرحله‌ی عمل چیزی به نام جهد ابتدایی وجود ندارد؛ یا این که علاوه بر

تصور، در عالم واقع هم جهاد ابتدایی وجود دارد و آیات قرآن آن را تأیید می‌نماید.

این ایراد که اسلام دین شمشیر و فرهنگ آن بستر خشونت است، تنها مربوط به جهاد ابتدایی است؛ چرا که دفاع یک حق طبیعی است که هیچ کس به خود حق نمی‌دهد که دفاع را محکوم نماید.

از فرمایشات علامه طباطبایی رحمته‌الله علیه چنین استفاده می‌شود که ابتدا مسأله‌ی جهاد ابتدایی را تأیید می‌کنند، اما با قیودی که به آن می‌زنند، معلوم می‌شود عملاً در اسلام هرچه رخ داده جهاد دفاعی بوده و جهاد ابتدایی به معنای این که خود جنگ و نبرد، فارغ از نتایج و پیامدها، یک اصل است و در زمینه‌ی خاص خود قابل اجراست، محقق نشده است.

واژگان کلیدی: جهاد، جنگ، صلح، علامه طباطبایی.

مقوله‌ی «اسلام، جنگ و صلح» قرن‌هاست که ذهن اندیشمندان مسلمان و غیرمسلمان را به خود جلب کرده است. آراء متفاوت و نیز پی‌آمدهای مهم عملی مترتب بر هر یک باعث گشته این بحث همواره معرکه آراء، خاستگاه فرضیه‌ها و احکام متفاوت باشد. یکی از عوامل چالش برانگیز در چند قرن اخیر اغراض و گرایش‌های خاص غربیان و مستشرقان و تحلیل‌های وابستگان به محافل استعماری است که برای نشان دادن چهره‌ای خشونت‌آمیز از اسلام، کوشیده‌اند تا با پژوهش‌های به اصطلاح علمی، چنین وانمود کنند که اسلام با زور اسلحه و جنگ پیروز شد و اکنون نیز با جنگ به پیش می‌رود. شاید این حجم از اتهام برای تبرئه‌ی کسانی باشد که با لشکرکشی، استعمار، غارت و خونریزی، بدیهی‌ترین موازین انسانی را زیر پا نهاده‌اند.

در هر حال اکنون به جد این پرسش‌ها مطرح‌ند که: «آیا اسلام جنگ را به عنوان اصل قرار داده است؟»، «آیا اسلام برای اسلحه و تجهیزات جنگی اصالت قائل شده و در جهاد اسلامی نقش مهم و اساسی با سلاح است یا ارزش و اصالت

دیگری مطرح است؟».

اگر ثابت شود که اسلام، هوادار جنگ و ستیز است که پیروان خود را به نبردی دائمی با ملت‌ها و ادیان دیگر یا ملحدان فرامی‌خواند، آن گاه سخن از بی‌طرفی، صلح و زندگی مسالمت‌آمیز و رعایت حقوق دیگران کاری بیهوده است.

علامه سید محمد حسین طباطبایی رحمته‌الله‌علیه، در آثار خود، به ویژه در «المیزان»، با تفسیر آیات مربوطه کوشیده است به سؤالات فوق پاسخ دهد. ایشان حدود ۳۶ بار درباره‌ی جهاد و انواع آن، و همچنین یازده مرتبه در خصوص جنگ و احکام کلی جنگ در اسلام سخن گفته است. در این نوشتار سعی شده با تکیه بر آراء ایشان بر مسأله‌ی جهاد و ابعاد آن به اختصار نظری افکنده شود.

جنگ و ابعاد آن در قرآن کریم

جهاد، نام جنگ مقدس مسلمانان است که به دستور خدا و برای اعلای کلمه او و از بین بردن موانع گسترش فرهنگ اسلامی و در دفاع از حریت و استقلال کشور اسلامی انجام می‌شود.

در بیش از سیصد آیه از قرآن کریم، احکام مربوط به جهاد و امور مربوط به جنگ، اسیران، شهیدان، آماده ساختن عده و عده و غیره آمده است. تنها در حدود هشتاد آیه، خداوند مؤمنان را به جهاد دعوت فرموده که نشانه اهمیت جهاد در اسلام است؛ «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۱ (بقره، ۲۱۶).

در قرآن کریم درباره‌ی جنگ و ابعاد آن با واژگانی مانند حرب، قتال، جهاد و دفاع آیات زیادی به کار رفته است.

حرب: مشتقات آن در ۱۰ آیه آمده است و عمدتاً به جنگ‌هایی اشاره

دارد که شیطان یا کافران با خدا انجام می دهند؛ مانند: «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا» (مائده، ۳۳).

قتال: به معنای کشتن و مترادف با جنگ می باشد. در قرآن کریم ۱۷۰ مرتبه این واژه و مشتقات آن به کار رفته است؛ اعم از قتال فردی، گروهی، برای خدا یا برای شیطان.

جهاد: این واژه حدود ۴۱ مورد با مشتقات آن در قرآن به کار رفته است
دفاع: این واژه و مشتقات آن ۱۰ بار در قرآن کریم به کار رفته است و خداوند خود را اولین دفاع کننده از مؤمنان و بندگان خویش دانسته است: «إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا» (حج، ۳۸) ۲.

معنای جهاد

«جهاد»، مصدر و از ریشه «جهد» است. و جهد به معنی سختی و مشقت است. جهاد، یعنی در راه خدا با دشمن جنگیدن (ابن منظور، ۱۴۱۴ هـ، ج ۳، ص ۱۳۳؛ ابن فارس، ۱۴۱۱ هـ/۱۹۹۱ م. واژه‌ی جهد).

مرحوم علامه طباطبایی رحمته‌الله‌علیه در تفسیر آیه‌ی «جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ» (توبه، ۷۲) می نویسد:

«جهاد» و «مجاهدت» به معنای سعی و بذل نهایت درجه‌ی کوشش در مقاومت است (چه به زبان و چه به دست تا آن جا که منتهی به کارزار شود. لکن جهاد در قرآن کریم بیشتر در معنای کارزار به کار رفته است، هر چند در غیر قتال نیز استعمال شده است، مانند آیه‌ی «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا...»؛ لیکن در آن معنا شایع است و هر جا که کلمه‌ی جهاد به معنای قتال استعمال شده تنها کفار منظورند که تظاهر به مخالفت و دشمنی دارند (علامه طباطبایی، ۱۴۱۷ هـ، ج ۹، ص ۳۳۹).

بنابراین، واژه‌ی جهاد و مجاهده، به کار بردن نیرو برای دفع دشمن بر سه طریق است: جهاد برای راندن دشمن آشکار؛ جهاد با شیطان و اهریمن و جهاد با

نفس (طریحی، ۱۳۶۷، ج ۱ و ۲، ص ۴۱۸). در ریشه‌ی این واژه، سختی و نیرو است. خواه در امور قلبی یا امور عملی. این واژه، واژه‌ای اسلامی است که در هیچ یک از متون دوران جاهلیت، به معنای جنگ یا نبرد نیامده است. در کاربرد اصطلاحی نیز، هیچ واژه‌ی دیگری همراه جهاد نمی‌آید؛ مثلاً کلمه‌ی «جهاد مقدّس»، اصطلاح مناسبی نیست؛ زیرا جهاد نامقدس وجود ندارد. جهاد یک واژه‌ی اصیل و ناب دینی است و تنها وقتی به کار می‌رود که همه‌ی شرط‌هایی که در اسلام برای آن قرار داده شده است وجود داشته باشد. فقط در این صورت است که جنگ مشروعیت می‌یابد و جهاد نام می‌گیرد، وگرنه، جهاد دوگونه مشروع و غیرمشروع ندارد؛ زیرا تا همه‌ی شرایط شرعی فراهم نباشد، نبرد به منزله‌ی جنگ است، نه جهاد.

بیان فلسفه جهاد

آن گونه که از آیات قرآن برمی‌آید، فلسفه‌ی تشریح جهاد، دفاع از کیان دین و ایمان است؛ آن هم پس از این که مؤمنان مدت‌ها زیر فشار انواع اذیت‌های دشمنان قرار داشته‌اند؛ قرآن کریم می‌فرماید:

«أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفُتَّتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدٌ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» (حج، ۳۹ و ۴۰).

این آیات متضمن اذن مؤمنین به قتال با کفار است، و به طوری که گفته‌اند اولین آیه‌ای است که درباره‌ی جهاد نازل شده است (ملا فتح‌الله کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۶، ص ۱۶۰). مسلمانان مدت‌ها بود از رسول خدا ﷺ اجازه می‌خواستند که با مشرکین قتال کنند، و حضرت ﷺ به ایشان می‌فرمود: من مأمور به قتال نشده‌ام، و در این باب دستوری نرسیده است. تا در مکه بود همه روزه عده‌ای از مسلمانان نزدش می‌آمدند که مورد ضرب و شتم قرار گرفته، یا زخمی و شکنجه شده

بودند، و از ستم‌هایی که از مشرکین مکه می‌دیدند شکوه می‌کردند، حضرت ﷺ هم ایشان را امر به صبر می‌کرد تا آن که این آیات نازل شد و به آنان اذن جهاد داد.

مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله علیه در خصوص «فلسفه‌ی تشریح حکم جهاد» در این آیه می‌نویسد:

آیه‌ی «وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ...»، هر چند در مقام تعلیل، نسبت به تشریح قتال و جهاد قرار دارد و حاصلش این است که تشریح قتال به منظور حفظ جامعه‌ی دینی از شر دشمنان دین است که می‌خواهند نور خدا را خاموش کنند، زیرا اگر جهاد نباشد همه‌ی معابد دینی و مشاعر الهی ویران‌گشته، عبادات و مناسک از میان می‌رود، در عین حال مراد از دفع خدا مردم را به دست یکدیگر، اعم از مسأله‌ی جهاد است، چون دفاع مردم از منافع حیاتی خود و حفظ استقامت وضع زندگی، سنتی است فطری که (چه این آیه بفرماید و چه نفرماید) در میان مردم جریان دارد، هر چند که این سنت فطری هم منتهی به خدای تعالی می‌شود. اوست که آدمی را به چنین روشی هدایت کرده، چون می‌بینیم که انسان را مانند سایر موجودات مجهز به ادوات دفاع نموده است، تا به آسانی بتواند دشمن را دفع نماید، و نیز او را مجهز به فکر کرده است، تا با آن به فکر درست کردن وسایل و سلاح‌های دفاعی بیفتد، تا از خود و آن چه مایه‌ی سعادت او است دفاع کند.

اما دفاع از طریق جنگ، آخرین وسیله‌ی دفاع است و وقتی به آن متوسل می‌شوند که راه‌های دیگر به نتیجه نرسد. این سنتی است که در جوامع بشری جریان دارد.

پس می‌توان گفت که در آیه‌ی شریفه به این نکته اشاره شده است که قتال در اسلام از فروع همان سنت فطری جاری در میان بشر است. وقتی همین قتال و دفاع را به خدا نسبت دهیم آن وقت «دَفَعُ اللَّهُ» می‌شود و می‌گوییم خداوند به خاطر حفظ دین خود از خطر انقراض، بعضی از مردم را به دست بعضی دیگر

دفع می‌کند.

و اگر تنها معابد را نام برده (با این که اگر این دفاع نباشد اصل دین باقی نمی‌ماند تا چه رسد به معابد آن)، بدین جهت است که معابد، مظاهر و نشانه‌های دین است که مردم به وسیله‌ی آن به یاد دین می‌افتند و احکام دین را در آن می‌آموزند.

از این آیه‌ی شریفه استفاده می‌شود که در شرایع سابق نیز حکم دفاعی، فی‌الجمله، بوده است هر چند که کیفیت آن را بیان نکرده است (علامه طباطبایی، ۱۴۱۷ هـ، ج ۱۴، ص ۳۸۲).

سیره‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و دعوت به سلم

در سیره‌ی عملی رسول اکرم صلی الله علیه و آله، و بر اساس آیات قرآن، نخستین و مهم‌ترین اصل در دعوت مردم به اسلام، شیوه‌ی «هدایت فکری» مردم از طریق استدلال و تقویت روح تفکر و تعمق در مردم بود. این شیوه در تمام دوران مکه با قوت دنبال شد و تا به آخر نیز دعوت مکرر قرآن به تأمل و تدبر و توصیه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای دعوت «به حکمت و موعظه و مجادله‌ی احسن» نشان آن بود که این راه ادامه دارد. پیامبر صلی الله علیه و آله با همین شیوه، توانست عده‌ی زیادی را به اسلام فراخواند. مردم مدینه با همین روش اسلام را پذیرفتند. حتی شهرت یافته است که «فتح المدینه بالقرآن»، مدینه با قرآن گشوده شد (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۴ هـ/۱۹۸۴ م، ج ۹، ص ۱۰۲). در اوج غزوات و سرایا، کار دعوت همچنان ادامه داشت (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳۲۷؛ شیخ طوسی ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۴۷). براساس این شیوه، یکی از اهداف مقدماتی انبیاء صلی الله علیه و آله، ایجاد زمینه‌ی هدایت و دعوت به سلم است. سلم و آرامش نقطه‌ی مقابل فساد و افساد و فتنه‌گری است که از دید قرآن باعث هلاکت «حرث و نسل» است (بقره، ۲۰۴؛ حج، ۷۱؛ علامه طباطبایی، ۱۴۱۷ هـ، ج ۲، ص ۹۶). این سلم و آرامش، که مبنای رفع اختلاف است، «تسلیم شدن در برابر خداست»؛ یعنی تنها جامعه‌ای که «اعتقاد توحیدی»

دارد روی آرامش می‌بیند.

در قرآن آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» (بقره، ۲۰۸). «فَلَا تَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَ اللَّهُ مَعَكُمْ» (محمد، ۳۵)؛ این همان سلمی است که نتیجه‌اش دارالسلام است «وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ» (یونس، ۲۵). هدف اسلام چنین سلمی است، نه فقط دفع شر. در مقابل این آرامش واقعی، آرامش و صلح کاذب قرار دارد، که صرفاً برای سرپوش نهادن بر اختلافات لاینحلی است که سعی می‌شود به دلایلی با سکوت برگزار شود. معمولاً کسانی به این گونه «آرامش‌ها و صلح‌ها» تمسک می‌کنند که منافع آنها در وجود این اختلافات بوده و با ساکت کردن سطحی آنها، دیگران را وادار می‌کنند که از حق خودشان بگذرند. این همان صلحی است که امروزه قدرت‌های استکباری در پی آن هستند و از ملت‌ها می‌خواهند تا منافع خود را در راه قدرت‌های بزرگ فدا کرده و مخالفتی نیز نکنند، چون آرامش و صلح تهدید خواهد شد! و اگر کسی چنین نکرد به برهم زدن صلح و جنگ طلبی متهم خواهد شد. (جعفریان، ۱۳۷۳، ۴۰۰).

مرحوم علامه طباطبایی رحمته‌الله‌علیه معتقد است جمله‌ی «وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ»، در آیه‌ی فوق، عطف بر «تهنوا» است که چون در زمینه‌ی نهی واقع شده است، به معنای «لا تدعوا الی السلم» می‌باشد. و کلمه‌ی «سلم» - به فتح سین - به معنای صلح است. از این رو معنای آیه این است که هرگز در امر قتال سستی نورزید، و هرگز مشرکین را به صلح و متارکه‌ی جنگ دعوت نکنید، در حالی که شما غالبید (علامه طباطبایی، ج ۱۸، ص ۲۴۷). نتیجه‌ی این سخن تسلیم قدرت‌های باطل نشدن است.

جنگ، ابزار تحقق سلم

با توجه به معنای سلم، (تسلیم شدن یک پارچه‌ی جامعه‌ی مؤمنین در مقابل خدا و رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، این سؤال مطرح است که «اگر اسلام برپایه‌ی «سلم» بنا شده،

پس آیا جنگ قابل پذیرش است؟». با توجه به این سؤال، چنان که خواهد آمد، بعضی در اصل قرار دادن «جنگ یا صلح» در فقه اسلامی شق دوم را برگزیده‌اند. در حالی که این دو با یکدیگر تفاوت دارد. ابزارهایی که اسلام در هدایت مردم از آنها بهره می‌گیرد، متناسب با سطح اندیشه و امکان برخورد منطقی با ملت‌ها متفاوت است. منطقی و عقل برای کسانی است که درک و شعور داشته باشند؛ اما برای انسان‌هایی که «وَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا قَرَّبُوا مِنْهُمْ مُعْرَضُونَ» (نور، ۴۸) و کسانی که «وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ» (انفال، ۲۳) چگونه باید برخورد کند؟ لذا جنگ، از جمله ابزارهای تحقق سلم در برابر گروهی است که منطقی در آنها کارگر نیست، و عقاید فاسد و باطل خود را می‌خواهند بر مردم تحمیل کنند. لذا جهاد ابزار گسترش حاکمیت اسلامی بر آنها و اعمال قوانین برای ایجاد سلم واقعی است (علامه طباطبایی، ج ۹، ص ۱۴۲). چنین حاکمیتی در موارد زیادی جز با جنگ محقق نخواهد شد و این جنگ که برای تحقق اسلام است مقدس خواهد بود. دعوت به دخول در سلم، منافاتی با «وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً» ندارد، چون جنگ نیز برای دفع فتنه است؛ امری که به دنبال آن سلم و صلح پدید می‌آید.

از دیدگاه قرآن اگر چنین جهادی صورت نگیرد، فتنه و فساد بزرگ پدید خواهد آمد «تَكُنْ فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ وَ فَسَادٌ كَبِيرٌ» (انفال، ۷۳)؛ «وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ» (بقره، ۱۹۳؛ انفال، ۳۹)؛ چرا که اگر برای رفع فتنه و حاکم کردن دین خدا جنگ نکنند، فساد به حدی زیاد خواهد شد که «هُدِیْمَتْ صَوَامِعُ وَ بَيْعٌ وَ صَلَوَاتٌ وَ مَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ» (حج، ۴۰). این سخت‌گیری، دیگر مفسدان (محرابان) را نیز شامل می‌شود، و لذا احکام بسیار سختی برای تنبیه آنها مطرح شده است (مائده، ۳۳). هدف اصلی در این جنگ همان سلم است که دعوت بدان به منزله‌ی دعوت به تجدید حیات است (انفال، ۲۴). با شناختی که از روحیه‌ی مفسدین در گذشته‌ی تاریخ و حال داریم، بسیار ساده لوحانه است که گمان کنیم با سخن گفتن می‌توانیم آنها را واداریم تا دست

از تجاوز بردارند. از دیدگاه قرآن، اثمی کفر تنها با جنگ و نه با عهد و پیمان، دست از تجاوز و ایجاد فساد برخواهند داشت (توبه، ۱). وگرنه اولین روزی که در مقابل این مفسدان کوتاه آمدیم علاوه بر غارت و طعنه زدن در دین، از ما خواهند خواست تا کافر هم بشویم «إِنَّ يَتَقَفَّوْكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَ يَسْتَأْذِنُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَسْنِنُهُمْ بِالسُّوءِ وَ وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ» (ممتحنه، ۲).

بنابر این اسلام در طبیعت خود، سلم جو و صلح طلب است، اما هیچ گاه نمی‌کوشد تا نظر خویش را درباره‌ی جهاد و دفاع پنهان کند و نوعی صلح غیر واقعی را پیشنهاد کند. اما این اتهام که اسلام دین شمشیر است^۳، اتهام بسیار سنگینی است که دشمنان اسلام با اهداف خاصی آن را مطرح می‌نمایند (جعفریان، ۱۳۷۳، ۴۰۳-۴۰۵).

جنگ‌های صلیبی که مسیحیان غربی علیه مسلمانان به راه انداختند، علاوه بر خسارت جانی و مادی، زیان‌های عقلانی و فکری مخربی را نیز به جا گذاشت. مسموم نمودن افکار غربیان علیه اسلام و مسلمانان از راه تفسیر کاذب و خصمانه‌ی تعالیم و عقاید اسلامی و عرضه‌ی چهره‌ای مخدوش و دروغین از اسلام، از اقداماتی بود که دشمنان به عمل آوردند. از جمله‌ی این نسبت‌های ناروا این بود که حقیقت اسلام، ستم‌گری و قتل و خونریزی است یا این که اسلام دین شمشیر و کشتار است و قتال و جهاد در آن واجب شده و سهولت و ارفاق در این آیین وجود ندارد (ثواب، ۱۳۷۹، ۱۵۰).

مورخان غربی، طبق معمول، در توجیه فتوحات مسلمین و انگیزه‌ی لشکرکشی‌های قرون اولیه‌ی اسلامی به بیراهه رفته‌اند. مثلاً فلیپ حتی این لشکرکشی‌ها را ناشی از دو عامل می‌داند: روح جنگ‌طلبی و عامل اقتصادی^۴. درک نادرست غربیان از روحیه‌ی مسلمانان سبب داوری‌های نابجا شده است.

جنگ، آخرین وسیله‌ی دفاعی اسلام

علی رغم دروغ پردازی‌های دشمنان، به گواهی صادقانه‌ی تاریخ، مسلمانان در

هیچ نبردی آغازگر نبوده‌اند. دعوت پیامبر ﷺ بسان همه‌ی مصلحان و پیامبران توحیدی ﷺ در دل‌ها نفوذ کرد و هرگز در آغاز دعوت خود، از قدرت و شمشیر بهره نگرفت. مسلمانان در ابتدای دعوت اسلامی همه‌ی انواع شکنجه‌ها و تعدی‌ها را تحمل کردند و صبر نمودند تا آن‌جا که عده‌ای از آنان برای نجات خود به حبشه مهاجرت کردند، اما اکثریت اذیت‌های قریش را تحمل می‌کردند. ولی وقتی که در مدینه مورد تجاوز قرار گرفتند، خداوند دستور داد که به جهاد و مبارزه اقدام کنند. از این رو می‌توان گفت همه‌ی جنگ‌های اسلامی دفاعی بوده است، آن هم پس از آن که نقض عهد‌ها و پیمان شکنی‌ها را از دشمن مشاهده کرده بودند.

همان گونه که پیشتر ذکر شد، مرحوم علامه طباطبایی رحمته‌الله می‌فرماید: «دفاع از طریق جنگ، آخرین وسیله‌ی دفاع است؛ و وقتی به آن متوسل می‌شوند که راه‌های دیگر به نتیجه نرسد».

جنگ وقتی عیب است که به جای استفاده از منطق و برهان، اقدام به خونریزی و ستیز شود.^۵ اما اگر در برابر قدرت‌مند از قدرت استفاده شود، هرگز عتاب و ملامتی در کار نیست، زیرا قدرت را جز قدرت آرام نمی‌کند. سران قریش اهل فکر نبودند که با تفکر به معارضه با دعوت اسلامی برخیزند، بلکه تنها دلیل‌شان این بود که آنها عقاید خرافی و سیادت بر مکه را از پدران‌شان به ارث برده‌اند. به گواهی تاریخ برای تحقق اهداف و آرمان‌های مصلحان و رهبران انقلابی، ضرورت دارد که قدرتی را تشکیل دهند تا در پناه آن، بتوانند آرمان‌های انسانی و انقلابی خود را تحقق بخشند. رسول اکرم ﷺ جنگ را برای جنگ نمی‌خواست، بلکه آن را محکوم می‌کرد. با وجود این، اگر جنگی بر او تحمیل می‌شد، چنان که همه‌ی جنگ‌های اسلامی چنین بوده و جنبه‌ی دفاعی داشته است، پیامبر ﷺ با تمام قدرت به دفاع می‌پرداخت به گونه‌ای که دشمن را از هجوم و تجاوز پشیمان می‌کرد.

اسلام جز در موارد ضرورت، دست به شمشیر نبرده است و بر طبق همه‌ی

قوانین بشری، آن موارد از جاهایی بوده که باید شمشیر را در آن حاکم نمود. دین و دولتی که مخالفانش با تمام قوا بر ضد آن بسیج شوند، اگر دست به سلاح نبرد چه راه دیگری برای دفاع از موجودیت خود دارد؟ در رابطه‌ی با همین قانون قرآن کریم می‌فرماید: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ أَنْتَهُوا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ» (بقره، ۱۹۳)؛ (علامه طباطبایی، ج ۲، ص ۶۰).

آن جا که اسلام به عنوان دین مطرح شده و جنبه‌ی تبلیغی داشته، هیچ گونه خشونت‌ی به کار نرفته است، ولی آن جا که در گسترش خود با سلطه و قدرت طاغوت مواجه شده است ضرورتاً برای ایجاب و اثبات خود به جنگ توسل جست.

از این رو مقابله با استکبار و مستکبران به معنای نفی هرگونه برتری جویی، جایگاه خاصی دارد. چه این که اگر از حق و حرمت انسانی دفاع نشود، به همه‌ی حریم‌های انسانی و ایمانی تعدی خواهد شد، زیرا مستکبران هیچ حد و مرزی نمی‌شناسند:

«وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ» (بقره، ۲۵۱).

علامه طباطبایی رحمته‌الله‌علیه، در تفسیر آیه‌ی فوق، معتقد است که منظور از فساد زمین، فساد ساکنان زمین، یعنی فساد اجتماع انسانی است؛ چراکه انسان از یک سو دیگران را به استخدام خود درمی‌آورد، و از سوی دیگر هر چه مزاحم و مانع انجام خواسته‌ی او است، از سر راه برمی‌دارد. این بهره‌کشی مراتبی از شدت و ضعف دارد که یکی از آن مراتب، جنگ و قتال است. لذا برای دفاع از حق خود به دفاع می‌پردازد. پس دفاع در واقع یک امر فطری است؛ فطری بودن دفع و غلبه اختصاص به مورد دفاع مشروع ندارد، بلکه شامل همه‌ی انحای دفاع می‌شود، چه آن جا که دفاع به عدل و از حقی مشروع باشد، و چه به ظلم و از حقی خیالی و نامشروع (علامه طباطبایی، ج ۲، ص ۳۰۰).

محمد جواد بلاغی در این باره می‌نویسد:

تمام جنگ‌های رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دفاع از توحید و شریعت و مسلمانان در

برابر تجاوز مشرکان ستم‌گر بود و با وجود این ایشان در دفاع خود بهترین روشی را که مدافعان طی می‌کنند و نزدیک‌ترین راهی را که به صلاح و مسالمت منجر می‌شود دنبال کرد، یعنی ابتدا به موعظه می‌پرداخت و به اصلاح و مسالمت دعوت می‌کرد و تمایل خود را به صلح نشان می‌داد؛ و در حالی که می‌دانست پیروز است پیشنهاد ترک خصومت و جنگ را می‌پذیرفت و پیمان صلح را قبول کرد (بلاغی، ص ۱۹۶-۱۹۷).

جهاد اسلامی عاملی است که موجب گرایش کفار به دین اسلام و دعوت آنان به روش اسلامی می‌گردد. به بیان دیگر، جهاد به دلیل از میان برداشتن موانع گوناگون از سر راه اسلام و تبلیغات اسلامی و نشر اسلام و احکام الهی، مقرر گشته است. هر چند دفاع از موضع اسلام در منطقه‌ای که قلمرو اسلام و امت مسلمان در خطر حمله‌ی کفار باشد، یک مسأله‌ی حیاتی و پراهمیت است، ولی جهاد صرفاً به معنای دفاع نیست، بلکه جهاد در حقیقت حرکت و تلاشی است برای از میان برداشتن موانع و از بین بردن آن چه که سد راه پیشرفت تعالیم اسلامی است.

انواع جهاد: جهاد ابتدایی و جهاد دفاعی

برای این که آراء مرحوم علامه طباطبایی رحمته‌الله را درباره‌ی اقسام جهاد به دست بیاوریم، ابتدا اشاره‌ای اجمالی به انواع جهاد داریم.

جهاد و نبرد در اسلام، از یک نظر به دو قسم تقسیم می‌گردد؛ جهاد به معنای عام، یعنی هر نوع کوششی در راه اعلا‌ی کلمه‌ی حق، چه نظامی یا غیر نظامی (صف، ۱۰ و ۱۱) و دیگر جهاد به معنای خاص، یعنی کوشش نظامی ویژه که برای مقابله با خطراتی که متوجه حوزه‌ی اسلام است. این کوشش نظامی خود به دو بخش تقسیم می‌گردد؛ گاه جهادی است دفاعی، که ملتی که مورد هجوم واقع شده است از خود دفاع نماید، و گاه جهاد و نبردی ابتدایی است. هر کدام احکام فقهی ویژه‌ی خود را دارد^۱. شاید این تعبیر برای تفاوت بین آن دو مناسب باشد

که «جهاد ابتدایی برای دعوت به عدل و توحید، یا گسترش حاکمیت اسلام، نه تحمیل دین، و جهاد دفاعی برای مبارزه با ظلم است». جهاد ابتدایی شرایط ویژه‌ای دارد، از جمله این که منوط به حضور امام معصوم علیه السلام است.

قرن‌ها این مسأله‌ی مهم و بحث‌انگیز مطرح بوده که آیا جهاد اسلامی صرفاً در مرحله‌ی تصور و نظر به دو قسم ابتدایی و دفاعی تقسیم می‌شود، ولی در مرحله‌ی عمل چیزی به نام جهاد دفاعی وجود ندارد؛ یا این که علاوه بر تصور، در عالم واقع هم جهاد ابتدایی وجود دارد و آیات قرآن آن را تأیید می‌نماید؟ آیا باید جامعه‌ی اسلامی همواره سرش به کار خودش گرم باشد و فقط هنگامی که از طرف دشمنان مورد تهدید یا حمله قرار گرفت برای دفاع دست به سلاح ببرد و به میدان نبرد برود، یا آن که امت اسلامی می‌تواند بدون خطر حمله و تهدید نظامی از سوی کسی، با قصد گسترش اسلام و اعلا‌ی کلمه‌ی حق و استقرار شعائر مذهبی و نجات بشریت از گمراهی و جهالت به طور ابتدایی پیش‌دستی نموده و به جهاد برخیزد و دیگران را به مکتب نجات بخش اسلام فراخواند؟

این ایراد که اسلام دین شمشیر و فرهنگ آن بستر خشونت است، تنها مربوط به جهاد ابتدایی است؛ چرا که دفاع یک حق طبیعی است که هیچ کس به خود حق نمی‌دهد که دفاع را محکوم نماید.

از فرمایشات علامه طباطبائی رحمته الله علیه چنین استفاده می‌شود که ابتدا مسأله‌ی جهاد ابتدایی را تأیید می‌کنند، اما با قیودی که به آن می‌زنند، معلوم می‌شود عملاً در اسلام هر چه رخ داده جهاد دفاعی بوده و جهاد ابتدایی به معنای این که خود جنگ و نبرد، فارغ از نتایج و پیامدها، یک اصل است و در زمینه‌ی خاص خود قابل اجراست محقق نشده است.

نظریه‌ها در این باره

اسلام همواره به جنگ می‌خواند: میان دانشمندان مسلمان و غیرمسلمان، کسانی

هستند که معتقدند: اسلام هیچ‌گاه نمی‌تواند با جهان کفر سازش کند. مودودی می‌گوید:

اسلام تمام جهان را می‌خواهد تا بشر بتواند از برنامه‌های سعادت بخش آن بهره‌مند شود. برای دستیابی به این آرزوی بزرگ، اسلام از همه‌ی نیروها و امکاناتی که بتواند در پدید آوردن چنین انقلاب جهان‌شمولی تأثیر داشته باشد، سود می‌برد و از هیچ کوششی در این راه دریغ نمی‌کند، این مبارزه‌ی درازمدت را «جهاد» می‌گویند (حسینی، ۱۳۸۲، ۷۷).

روح حاکم بر اعتقاد غربیان درباره‌ی جهاد این است که آن را اقدامی نظامی با هدف گسترش اسلام قلمداد می‌کنند، و می‌گویند تا هنگامی که سلطه‌ی جهانی اسلام تحقق نیافته باشد، جهاد تکلیفی شرعی است. به باور آنان جهاد اصولاً جنبه‌ی دفاعی ندارد (حسینی، ۱۳۸۲، ۷۸).

برخی از دانشمندان اسلامی با اعتقاد به این که نظریه‌ی جنگ‌طلبی اسلام، افراطی، و هم نظریه‌ی صلح‌خواهی آن، تفریطی است، بر آن شده‌اند که راه وسطی را در این زمینه برگزینند:

قرآن می‌گوید: «و الصلح خیر»؛ اما باید طرفدار جنگ هم باشد. اسلام می‌گوید صلح، در صورتی که طرف آماده و موافق با صلح باشد؛ اما جنگ، در صورتی که طرف می‌خواهد بجنگد... دفاع به معنای اعم، یعنی مبارزه با یک ظلم موجود... دستور اسلام در موضوع جنگ‌ها اگر در بعضی از آیات مطلق است، در بعضی دیگر مقید است، و روی قاعده مسلم عرفی و اصولی، مطلق را باید حمل بر مقید کرد (مطهری، ۱۳۶۸، ۱۸ و ۵۸).

نظریه‌ی جهاد تدافعی محض: رشید رضا، صاحب تفسیر المنار معتقد است که در اسلام، اصولاً جهاد ابتدایی وجود ندارد، و جنگ یک اصل و قاعده‌ی اولی نیست و تا مسلمانان مجبور نشده و به آنان هجوم نشده است، نباید دست به اسلحه ببرند. به گفته‌ی وی هرگز نباید به سراغ کافران و مشرکانی که با ماکاری ندارند برویم، بلکه آن چه در این زمینه بوده و هست، جهاد دفاعی است (رشید



رضا، ج ۲، ۲۱۵). به گفته وی:

دعوت پیامبر ﷺ همواره با دلیل و برهان بوده است نه با شمشیر. آن جا که از دعوت و پیشرفت اسلام جلوگیری شد و گوینده‌ی اسلام را کشتند باید به پیکار برخیزیم و از مبلغان اسلامی حمایت نمایم و دین را نشر دهیم، نه برای این که مخالفان را در پذیرش دین مجبور کنیم، زیرا قرآن می‌فرماید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» و «أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ». پس وقتی مانعی بر سر راه پیشرفت اسلام و نشر حقایق دین وجود نداشت و مبلغان دین آزادانه به نشر آن پرداختند، خداوند امر به جهاد نمی‌فرماید. این یک اصل مسلم است که مسلمانان راستین، هرگز به خاطر مسائل دیگری غیر از دین و دفاع از اسلام، دست به جنگ نمی‌زنند... جهاد و پیکار در اسلام به عنوان دفاع از حق و اهل حق و حمایت از دعوت به اسلام و تبلیغ آن وضع شده است... بدین ترتیب، اشکالی که دشمنان اسلام وارد می‌سازند و آن را دین جنگ و شمشیر می‌نامند، یا این سخن برخی از ناآگاهان متعصب که می‌گویند: اسلام دین الهی نیست زیرا خداوند بخشنده و مهربان هرگز به خونریزی فرمان نمی‌دهد، سخنانی بی‌اساس و بیهوده است (رشید رضا، ج ۲، ص ۲۱۵، و ج ۱۰، ص ۳۶۱).

اگر این مبنا مورد پذیرش واقع شود که هر جنگی در اسلام جنبه‌ی دفاعی داشته است، دیگر جایی برای اشکال بد خواهان نمی‌ماند؛ زیرا دفاع مطلوب فطری همه انسان‌هاست. از دیدگاه این کسان، جنگ در اسلام، به عنوان آخرین راه و نه اولین راه تعیین شده است. یعنی اسلام جنگ را به عنوان یک ضرورت در نظر گرفته است.

نظر علامه طباطبایی رحمته الله علیه

ایشان به دنبال تفسیر آیات ۱۹۰ تا ۱۹۵ سوره‌ی بقره، پیرامون جهاد ابتدایی و پاسخ به اشکال بالا، به تفصیل وارد بحث شده و می‌نویسد: «به کسانی که

می‌گویند اسلام از روش ادیان دیگر تجاوز نموده و با خونریزی و چپاول‌گری پیشرفت کرده و بدون آن که راه هدایت و دعوت پوید، مردم را به زور وادار به پذیرش اسلام کرده است، تا آن جا که برخی از مبلغان مسیحی اسلام را دین خون و شمشیر لقب دادند، و بعضی دیگر دین اجبار و اکراه خوانده‌اند، پاسخ می‌دهیم:

قرآن می‌گوید اسلام بر اساس فطرت بنیان نهاده شده و این فطرت بر توحید مبتنی است، و دفاع از این اصل و نشر توحید حق مشروع انسان حق جو است. اسلام برای پیمودن این راه، روشی معتدل پیش گرفته است؛ نخست دعوتی مسالمت جویانه کرده و به تمام مشکلات و رنج‌هایی که در این راه وجود دارد تن داده است، در مرحله‌ی بعد دفاع از حقوق اسلامی و جان و مال مسلمین را عهده دار گشته و در پایان به جنگ ابتدایی و پیش گرفتن روش حمله‌گرانه پرداخته است (علامه طباطبایی، ج ۲، ۶۷-۶۸).

ایشان در ادامه می‌نویسد: بی‌تردید اسلام هرگز قبل از دعوت به زبان خوش و اتمام حجت جنگ را آغاز نکرده است؛ تاریخ زندگی پیامبر اسلام ﷺ گواه این مطلب است. در قرآن نیز آمده است: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^۷ و «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْتِنَا، وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيْتِنَا»^۸ (علامه طباطبایی، ج ۲، ص ۶۸).
رساله جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

وجود قانون جهاد در دستور کار پیامبران سابق ﷺ

علامه طباطبایی رحمته الله علیه در ادامه می‌نویسد: و اما این اشکال که سایر انبیاء رحمتهم الله علیهم کارشان صرف دعوت و هدایت بوده و آنان دست به اسلحه نبرده‌اند، یا وه‌ای بیش نیست؛ چرا که برخی از آنان مانند نوح و هود و صالح رحمتهم الله علیهم قدرت و نیروی رزمنده در اختیار نداشته‌اند؛ گروهی دیگر چون عیسی رحمته الله علیه اگر خود جنگی نکرده‌اند، قرن‌ها بعد از وفات آنان نیروهای رزمنده (مانند برپاکنندگان جنگ‌های صلیبی) به وجود آمده‌اند؛ و برخی دیگر همچون موسی و سلیمان رحمتهم الله علیهم، پیکارگرانی مدافع

حق و انسانیت بوده‌اند و در این راه قیام‌ها و مبارزه‌ها کرده‌اند.

قرآن کریم به طور اشاره و بدون ذکر نام می‌فرماید: «وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُونٌ كَثِيرٌ، فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا، وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ، وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا، وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ».^۹

و نیز نقل می‌کند که موسی علیه السلام قوم خود را دعوت کرد تا با عمالقه جنگ کنند: «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ» - تا آن جا که می‌فرماید - «يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ، وَلَا تَزِدُّوا عَلَىٰ أَذْبَارِكُمْ، فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ»؛ تا آن جا که می‌فرماید: «قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّا لَنَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ».^{۱۰}

و نیز فرموده: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّهِمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نَقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^{۱۱} تا آخر داستان طالوت و جالوت. و نیز در داستان سلیمان علیه السلام و ملکه‌ی سبا می‌فرماید: «أَلَا تَعْلَمُونَ عَلَىٰ وَأُتُونِي مسلمین - تا آن جا که می‌فرماید - اَرْجِعْ إِلَيْهِمْ، فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُودٍ لَا قَبْلَ لَهُمْ بِهَا، وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ».^{۱۲}

و این تهدیدی که با جمله «فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُودٍ لَا قَبْلَ لَهُمْ بِهَا» کرده، تهدیدی است ابتدایی و ناشی از دعوتی ابتدایی بوده است (علامه طباطبایی، ج ۲، ص ۶۸-۶۹).

از بیان فوق چنین برمی‌آید که علامه طباطبایی رحمته الله علیه جهاد ابتدایی را قائل است، اما با قیودی خاص. ایشان در ذیل تفسیر آیات ۱۹۰ تا ۱۹۵ سوره‌ی بقره و نیز آیه‌ی ۲۵۶ بقره «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» قیودی را بیان می‌نمایند که معلوم می‌گردد جهاد ابتدایی را به جهاد دفاعی برمی‌گردانند.

علامه رحمته الله علیه در تفسیر آیه‌ی «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» می‌نویسند:

این آیه، دین اجباری را نفی می‌کند، زیرا دین سلسله‌ای از آگاهی‌ها و معارف علمی است که با پیوند عمل، عقایدی به وجود می‌آید. اعتقاد و ایمان نیز از

کارهای قلبی است؛ آن جاکه با قدرت و اکراه و اجبار راهی بدان وجود ندارد، و اجبار و اکراه در اعمال ظاهری اثر می‌بخشد، ولی اعتقاد قلبی را به زور شمشیر نمی‌توان تغییر داد (علامه طباطبایی، ج ۲، ص ۳۶۰).

شبه همین سخن علامه رحمته‌الله در برخی دیگر از تفاسیر آمده است (مراغی، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۶).

روشن است که ایمان، در حقیقت اذعان و پذیرش و خضوع درونی است و این امر، بدون تردید با زور و اعمال قدرت امکان ندارد، چراکه در این وادی به جز از راه دلیل و برهان، راه دیگری نیست.

بنابر این، به کسانی که می‌گویند اسلام با زور شمشیر پیشرفت کرده است و این که جنگ در اسلام یک اصل است تا بدان وسیله عقاید اسلامی را بر دیگران تحمیل نمایند، باید گفت: اگر منظور آن است که جنگ و قتال از ویژگی‌های دین اسلام است و در ادیان دیگر وجود نداشته است، این سخن صحیح نیست؛ زیرا در ادیان دیگر نیز به شهادت قرآن و تورات، امر قتال (و به گفته‌ی علامه طباطبایی رحمته‌الله آن هم جهاد ابتدایی) وجود داشته است، و اگر منظور آن است که اسلام مردم را به مجبور به پذیرش قلبی دین کرده است، می‌گوییم: ایمان و عقاید قلبی را هرگز نمی‌توان با زور و قدرت بر کسی تحمیل کرد. اگر مقصود آن باشد که اسلام علاوه بر پیکارهایی که به خاطر نجات مستضعفان و مظلومان، نوعی دیگر از جهاد را واجب کرده که خارج از این چارچوب است، پاسخ آن است که این از افتخارات اسلام است که برای براندازی یا تضعیف قدرت‌های اهریمنی چاره‌ای اندیشیده تاریخی فساد را برای همیشه از بین ببرد. اگر نام این قسم از پیکار را جهاد ابتدایی می‌نهند که بدون ضابطه انجام می‌شود، باید گفت این ناشی از بی‌خبری ایرادکنندگان از قوانین اسلامی، مخصوصاً جهاد، است. چراکه این وظیفه در اسلام با شرایطی انجام می‌شود و به گونه‌ای با قیود و حدودی همراه است که به عقیده‌ی برخی تاکنون زمینه‌ی اجرای آن فراهم نیامده است و هر آن چه رخ داده جهاد دفاعی بوده است.

پاسخ به یک سؤال

براساس پذیرش جهاد ابتدایی، این سؤال مطرح شده است که چرا اسلام حاضر به تحمل عقیده‌ی دیگران نیست و معتقد است دیگران یا باید اسلام را بپذیرند یا آماده‌ی کارزار شوند و یا جزیه پرداخت کنند؟ آیا این عدم تحمل اسلام ناشی از عدم توانایی آن نیست؟

در پاسخ باید یاد آور شد که چنین قضاوتی با توجه به پیشینه و تعالیم اسلام صحیح نیست. دین اسلام بر پایه‌ی تبلیغ و راهنمایی انسان‌ها به سوی زندگی بر مبنای عقل و منطق است.^{۱۳} شهید مطهری رحمته‌الله علیه، با بیانی علمی، جهاد ابتدایی را به جهاد دفاعی برگردانده است. از نظر وی، جهاد ابتدایی با قیودی مقید شده است و چنین نیست که از هر جهت مطلق باشد (مطهری، ۱۳۶۸، ۲۰ و ۳۳). از این قیود معلوم می‌شود که جهاد ابتدایی منوط به شرایطی است که اگر مورد دقت قرار گیرند، معلوم می‌شود این گونه جهاد کاملاً پذیرفتنی است.

چگونگی تشریح جهاد در قرآن

علامه طباطبایی رحمته‌الله علیه در بحثی تحت عنوان «جهادی که قرآن بدان فرمان داده»، دسته‌های مختلف آیات قرآن راجع به جهاد و جنگ و مراتب و مراحل آن را مورد بررسی قرار داده است. وی می‌نویسد:

«آیا قرآن بشر را به خونریزی و کشورگشایی دعوت کرده؟ و یا از فرمان جهادش هدف دیگری دارد؟ در قرآن کریم به آیاتی برمی‌خوریم که مسلمانان را به ترک قتال و تحمل هر آزار و اذیتی در راه خدا دعوت کرده است، مثلاً می‌فرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ، وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ». «فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ» (مزل، ۱۰)؛ «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُنَبْ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ» (نساء، ۷۷)؛ و گویا این آیه اشاره می‌کند به آیه: «وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّوكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ، مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ

بِأَمْرِهِ، إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ» (بقره، ۱۱۰).^{۱۴}
 بعد از آن که مدت‌ها مسلمین را سفارش می‌کرد تا با کفار مباحثات کنند، و در برابر آزار و اذیت‌شان صبر و حوصله به خرج دهند، آیاتی دیگر نازل شد و مسلمین را امر به قتال با آنان نمود، که بعضی از آنها در این جا از نظر خواننده می‌گذرد:

«أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا، وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ، الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ، إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ» (حج، ۴۰).^{۱۵} و ممکن است بگوییم آیه‌ی شریفه درباره‌ی دفاعی نازل شده است، که در واقعه‌ی بدر و امثال آن مأمور بدان شده‌اند.

و نیز آیه‌ی شریفه: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ، وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنَّ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ» (انفال، ۴۰).^{۱۶} و نیز آیه‌ی «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ، وَلَا تَعْتَدُوا، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (بقره، ۱۹۰).^{۱۷}

دسته‌ی دیگر آیاتی درباره‌ی قتال با اهل کتاب (توبه، ۲۹)، قتال با عموم مشرکان (توبه، ۵ و ۳۶)، و جنگ با عموم کفار، چه مشرک و چه اهل کتاب (توبه، ۱۲۳) است. بنابر این، چنان که مشاهده می‌شود، قرآن کریم خاطر نشان می‌سازد که اسلام و دین توحید براساس فطرت بنیان نهاده شده است، تا او را به صلاح برساند (روم، ۳۰). به همین دلیل اقامه‌ی دین و نگهداری آن مهم‌ترین حقوق قانونی انسانی است. سپس قرآن حکم می‌کند که دفاع از این حق فطری و مشروع، حقی دیگر است که آن نیز فطری است (حج، ۴۰؛ بقره، ۲۵۱). به حکم این آیه بقای دین توحید و زنده ماندن یاد خدا در زمین، منوط به این است که خدا به دست مؤمنین دشمنان خود را دفع کند. همچنین در ضمن آیات قتال در سوره‌ی انفال می‌فرماید: «لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَ يَبْطِلَ الْبَاطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ الْاٰجِرْمُونَ» (انفال، ۸).^{۱۸} آن گاه بعد از چند آیه می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» (انفال، ۲۴).^{۱۹} در این آیه جهادی که مؤمنان را

بدان می‌خواند «زنده‌کننده‌ی مؤمنین» خوانده است، و معنایش این است که قتال در راه خدا، چه به عنوان دفاع از مسلمین و از بیضه اسلام باشد و چه قتال ابتدایی باشد، در حقیقت دفاع از حق انسانیت است، و آن حق عبارت است از حقی که در حیات خود دارد. پس شرک به خدای سبحان هلاک انسانیت، مرگ فطرت و خاموش شدن چراغ درون دل‌هاست، و قتال که همان دفاع از حق انسانیت است این حیات را برمی‌گرداند، و بعد از مردن آن حق دوباره زنده‌اش می‌سازد (علامه طباطبایی، ج ۲، ص ۶۵-۶۷).

علامه طباطبایی رحمته‌الله علیه چنین نتیجه‌گیری می‌کند که: «پس هر قتالی در حقیقت دفاع است، حتی بهانه‌ی فاتحین و کشورگشایان هم همین دفاع است، اول برای خود نوعی حق، مثلاً حق حاکمیت و یا لیاقت قیمومیت بر دیگران و یا فقر، و یا کمبود زمین و امثال آن فرض می‌کنند، آن‌گاه در مقام دفاع از این حق فرضی برمی‌آیند، و وقتی از آنان سؤال می‌شود: چرا به مردم حمله می‌کنی و خون‌ها می‌ریزی، و در زمین فساد راه می‌اندازی و حرث و نسل را تباه می‌کنی. در پاسخ می‌گویند از حق مشروع دفاع می‌کنم.^{۲۰}»

بنابر این ایشان جهاد ابتدایی را به گونه‌ای به جهاد تدافعی برمی‌گرداند. این مسأله ما را به نکته‌ای که در ابتدا متذکر شدیم رهنمون می‌سازد که اصل جنگ و جهاد نیست، بلکه اصل اولیه، دعوت همراه با ملایمت است و مادامی که با مانع جدی برخورد نشده است، دست به سلاح نمی‌برد.

مرحوم علامه این نکته را هم متذکر می‌شود که قرآن کریم، هر چند به طور صریح حکمی درباره‌ی این دفاع بیان نکرده است، لیکن با وعده‌ای که داده که مؤمنین علیه دشمنان‌شان پیروزی در پیش خواهند داشت، و با در نظر داشتن این که این وعده منجز نمی‌شود مگر با قتال علیه شرک‌های پنهان، از این جا می‌فهمیم که خدای تعالی این مرتبه از جنگ را هم، که همان نبرد برای اقامه‌ی اخلاص در توحید است، تشریح نموده است.^{۲۱}

نگاهی به آیات مطلق جهاد

ظاهر برخی از آیات جهاد اطلاق دارد، که به گمان برخی ذاتی انگاری جهاد و توسل به زور و خشونت در تبلیغ اسلام را مشروعیت می بخشد. مانند: «وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَ اَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ اَخْرَجُوَكُمْ... وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ» (بقره، ۱۹۱-۱۹۳).

در مواجهه با این گونه آیات به چند نکته باید توجه داشت:

الف - تقیید اطلاق آیات؛ یعنی بر فرض که آیات اطلاق داشته باشد، باید عموم آنها را تقیید زد. بدین صورت که مقصود، جهاد با کفار در شرایط خاصی است؛ از جمله هنگامی باید با آنان نبرد کرد که با مسلمانان از در جنگ در آمده باشند: «وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (بقره، ۱۹۰)؛ «در راه خدا با کسانی که با شما می جنگند، نبرد کنید و از حد تجاوز نکنید که خداوند تعدی کنندگان را دوست نمی دارد».

در جای دیگر می فرماید: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ ظِلْمًا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» (حج، ۳۹)؛ «به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده است و ستم دیده اند، رخصت جهاد داده شد».

به گفته‌ی شهید مطهری رحمته الله علیه: «این درست حالت دفاع است، چرا که به این دلیل اجازه داده شده است که مظلوم باید از خودش دفاع کند» (مطهری، ۱۳۶۸، ۲۰ و ۳۳).

«وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً» (توبه، ۳۶)؛ «با همه‌ی مشرکان بجنگید؛ چنان که آنان با همه‌ی شما می جنگند». این آیه نیز نبرد با تمام مشرکان را از آن رو فرمان می دهد که همگی آنان به جنگ مسلمانان آمده اند (علامه طباطبایی، ج ۹، ص ۲۶۶).

ب - مدارا با کفار؛ در برخی از آیات به مدارا و حتی نیکی و احسان با کفار توصیه شده است؛ مانند: «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»



(ممتحنه، ۸)، که مسلمانان را به هم‌زیستی، بلکه نیکی به کفاری توصیه می‌کند که با مسلمانان سر جنگ و خشونت ندارند (علامه طباطبایی، ج ۱۹، ص ۲۲۶).

ج - توصیه به صلح؛ در بخشی از آیات آمده که اگر کفار تن به صلح و ترک مقاتله دادند، خداوند نیز پیامبر و مسلمین را به پذیرفتن صلح ترغیب و تشویق می‌نماید: «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا» (انفال، ۶۱)؛ «اگر کفار به صلح گرایند، تو نیز بدان گرای و بر خداوند توکل کن» (علامه طباطبایی، ج ۹، ص ۱۱۷).

د - دفاع از حقوق فطری است؛ بر فرض که اطلاقات آیات مقید نشود و جهاد ابتدایی را بدون بازگشت آن به جهاد دفاعی بپذیریم، باید گفت اسلام چنین جهادی را نه برای کشورگشایی و تصاحب ثروت و منابع مالی، بلکه برای از بین بردن بلیه‌ی کفر و شرک تجویز نموده که مانع حقوق فطری انسان‌ها در اعتقاد به خداوند است (علامه طباطبایی، ج ۲، ص ۶۷؛ قدردان قراملکی، ۱۳۸۰، ج ۶، ص ۴۲۲-۴۲۴).

نظری دوباره به آیات جهاد

۱) «وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (بقره، ۱۹۰). از این آیه روشن می‌شود که جنگ در اسلام برای جهان‌گشایی نیست، بلکه برای اشاعه‌ی دین است. به عبارت دیگر جنگ باید در راه خدا و برای خدا باشد، نه برای گرفتن خاک دیگران و توسعه‌ی ممالک.

و نیز فقط با کسانی می‌شود جنگید که با ما می‌جنگند؛ «الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ» و تجاوز به دیگران هر چند کفار باشند جایز نیست؛ «وَلَا تَعْتَدُوا» یعنی مطلقاً تعدی نکنید، خواه قتال ابتدایی باشد و خواه کشتن اطفال و زنان باشد یا غیر آن. «الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ»، شرط «قاتلوا» است، یعنی اگر آنها به جنگ شما آمدند شما هم با آنها بجنگید.

این آیه به قرینه‌ی آیات بعدی قطعاً درباره‌ی جهاد با مشرکین مکه است، ولی اختصاصی به مشرکان مکه ندارد. مخصوصاً آیه‌ی اول که عمومیت آن قابل

انکار نیست، لذا در مجمع‌البیان آمده است: به قولی مأمور به قتال اهل مکه شدند، ولی حمل آیه بر عموم بهتر است، مگر آن چه با دلیل خارج شده است. (۲) در سوره‌ی انفال آیه‌ی ۶۰ فرموده: برای مقابله با کفار آن چه بتوانید از نیرو و از اسبان آماده کنید... و در آیه‌ی ۶۱ آمده «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا»؛ یعنی اگر کفار مایل به مسالمت شدند تو هم مایل باش.

(۳) «الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ مِثْلَ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ» (بقره، ۱۹۴). از کلیت «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ» نیز می‌شود مطلب مورد نظر را استفاده کرد که اعتداء و حمله در صورت اعتداء طرف دیگر است.

(۴) «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (ممتحنه، ۸)، به حکم این آیه کفاری که با ما درباره‌ی از بین بردن دین جنگ نکرده و از دیارمان بیرون نموده‌اند، می‌توانند مورد احسان و عدالت ما واقع شوند، می‌توان فهمید که لازم است با آنها به عدالت رفتار کرد. در این صورت جنگ با آنها و حمله به آنها چطور خواهد بود؟

(۵) آیات سوره‌ی توبه درباره‌ی جنگ با مشرکین است و در این که مشرکین متجاوز و معتدی بودند شکی نیست و آیات نیز به آن تصریح دارند مثلاً فرموده: «كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَا لَدِيمَةً».

(۶) «أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدُّوْكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» (توبه، ۱۳).

آیات سوره‌ی آل عمران درباره‌ی جنگ «احد» نازل شده که لشکرکشی از طرف کفار بود و آیات سوره‌ی انفال درباره‌ی جنگ معروف «بدر» است که اعتداء و تجاوز مدت‌ها از طرف مشرکین بود.

با ملاحظه‌ی این آیات می‌توان به دست آورد که قرآن نظری به جنگ ابتدایی و تعرضی ندارد، بلکه متوجه دفاع است. اینک نظری به آیات دیگر:

آیات دیگری هست که درباره‌ی جنگ اطلاق دارند و شرطی در آنها دیده نمی‌شود و ظهور آنها در جنگ ابتدایی و تعرضی، البته برای اشاعه و گسترش اسلام است.

۱) «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» (توبه، ۲۹).

این آیه که درباره‌ی کفار از اهل کتاب است، به طور اطلاق می‌رساند که باید با آنها بجنگید، تا وقتی که با خضوع به دولت اسلامی، جزیه بدهند.

۲) «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (انفال، ۳۹).

به قرینه آیه‌ی ۲۱ توبه می‌شود گفت مراد از «فَإِنِ انْتَهَوْا» ایمان آوردن است، این آیه تا از بین رفتن فتنه و برقراری دین خدا جهاد را واجب می‌کند.

۳) «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (بقره، ۲۴۴). این آیه نیز مطلق است. ولی در آیات بعد جریان بنی اسرائیل مثل آمده که به پیامبرشان گفتند: «وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا» که از آن دفاع و استرداد حق استفاده می‌شود.

۴) «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ» (توبه، ۱۲۳). مراد از «يَلُونَكُمْ» کفاری است که در اطراف مسلمین اند و ظهور آیه در آن است که عموم مسلمانان جهان مأمورند با کفاری که در اطراف آنها هستند (برای گسترش اسلام) بجنگند.

۵) «فَإِيْقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا» (نساء، ۷۴-۷۵).

آیه‌ی اول مطلق و شامل قتال ابتدایی است، آیه‌ی دوم بیان دو حکم است؛

جهاد در راه خدا و جهاد برای نجات مظلومان از چنگ ستمکاران. این آیات گرچه مطلق‌اند، ولی لازم است با آیاتی که مقیدند یک جا حساب گردند.

جهاد و قیود آن در قرآن

در اسلام تنها به این بسنده نشده که جهاد تشریح شود؛ بلکه در کنار آن مقررات انسانی و عادلانه وضع شده است. به تعبیر دیگر، اسلام در کنار تشریح و مهم شمردن جهاد، چگونگی جهاد را نیز تشریح و تشریح نموده است؛ مانند این که جهاد باید در راه خدا باشد، ابزار و وسایل آن نیز خوب و مشروع باشد، جهاد باید باتقوا همراه باشد، حتی در عداوت نیز عدالت را رعایت کنند.^{۲۲}

علامه طباطبایی^{رحمته} در تفسیر آیات ۱۹۰ تا ۱۹۵ سوره ی بقره می‌نویسد:

این آیات پنج‌گانه متعرض بیان حکم جهاد با همه‌ی حدود و قیود آن است: جمله‌ی «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» اصل حکم را بیان می‌کند و جمله‌ی:

«لَا تَعْتَدُوا...» حکم نامبرده را از نظر انتظام تحدید می‌کند، و جمله‌ی «وَأَقْتُلُوهُمْ...»، از جهت تشدید آن را تحدید می‌نماید و جمله‌ی: «وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ...»، آن را از جهت مکان و جمله‌ی: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً...» از جهت زمان و مدت، تحدید می‌نماید. جمله‌ی «الشَّهْرُ الْحَرَامُ...» بیان می‌کند که این حکم جنبه‌ی قصاص در جنگ و آدم‌کشی و خلاصه، معامله‌ی به مثل دارد، نه جنگ ابتدایی و تهاجمی و جمله‌ی «وَأَنْفَقُوا...» مقدمات مالی این قتال را فراهم می‌کند، تا مردم برای مجهز شدن انفاق کنند.

قتال به معنای آن است که شخصی قصد کشتن کسی را کند که او قصد کشتن وی را دارد، و در راه خدا بودن این عمل به این است که غرض تصمیم‌گیرنده اقامه‌ی دین و اعلا‌ی کلمه‌ی توحید باشد، که چنین قتالی عبادت است که باید با نیت انجام شود، و آن نیت عبارت است از رضای خدا و تقرب به او، نه استیلا بر اموال مردم و ناموس آنان.

پس قتال در اسلام جنبه‌ی دفاع دارد، اسلام می‌خواهد به وسیله‌ی قتال با کفار از حق قانونی انسان‌ها دفاع کند؛ حتی که فطرت سلیم هر انسانی آن را برای انسانیت قائل است. آری از آن جایی که قتال در اسلام دفاع است، و دفاع بالذات محدود به زمانی است که حوزه‌ی اسلام مورد هجوم کفار قرار گیرد، به خلاف جنگ که معنای واقعی‌اش تجاوز و خروج از حد و مرز است، لذا قرآن کریم دنبال فرمان قتال فرمود: «وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»؛ تجاوز نکنید که خدا تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد.

کلمه‌ی (تععدوا) از مصدر (اعتدا) است و اعتدا به معنای بیرون شدن از حد است. مثلاً وقتی گفته می‌شود: «فلان عدا و یا فلان اعتدی» معنایش این است که فلانی از حد خود تجاوز کرد و نهی از اعتدا نهی است مطلق، در نتیجه مراد از آن مطلق هر عملی است که عنوان تجاوز بر آن صادق باشد مانند قتال قبل از پیشنهاد مصالحه بر سر حق، و نیز قتال ابتدایی، و قتل زنان و کودکان، و قتال قبل از اعلان جنگ با دشمن، و امثال این‌ها، که سنت نبویه آن را بیان کرده است (علامه طباطبایی، ج ۲، ص ۶۷).

ناگواری برخی مؤمنان از تشریح جهاد

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (بقره، ۲۱۶)؛ قتال بر شما واجب شده است، در حالی که آن را مکروه می‌دارید و چه بسا چیزها که شما از آن کراهت دارید، در حالی که خیرتان در آن است و چه بسا چیزها که دوست می‌دارید، در حالی که شر شما در آن است و خدا (خیر و شر شما را) می‌داند و خود شما نمی‌دانید.

«کتابت» چون در مقام تشریح است، ظهور در واجب شدن دارد (علامه طباطبایی، ج ۲، ص ۱۶۴). پس آیه دلالت دارد بر این که جنگ و قتال بر تمامی مؤمنین واجب است، البته و خوب کفایی (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ۳۱۰). چون

خطاب متوجه تمامی مؤمنان شده است، مگر کسانی که دلیل آنها را استثنا کرده باشد، مانند آیه‌ی: «لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ، وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ» (نور، ۶۱).

اما چرا جنگیدن بر مؤمنین گران بوده است؟ مرحوم طبرسی رحمته الله می‌گوید:

این ناگواری و مشقت‌آمیز بودن جهاد به معنای آن نیست که افراد مؤمن از آن بدشان بیاید، بلکه به این معنی است که چون جهاد مستلزم خطرات و مشکلات است، طبعاً بر افراد سنگین می‌آید و این پیش از صدور فرمان خداوند است، ولی پس از امر الهی و توجه به این که خشنودی خدا در آن قرار دارد، مؤمنان نه تنها آن را سنگین نمی‌دانند، بلکه در نظر آنان لذت‌بخش و شیرین جلوه می‌کند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ۳۱۰).

مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله می‌فرماید: این ناگواری یا از این جهت است که در جنگ جان‌ها در خطر قرار می‌گیرد، ضررهای مالی به بار می‌آورد و امنیت و ارزانی ارزاق و آسایش را سلب می‌کند، و از این قبیل ناراحتی‌ها که مورد کراهت انسان در زندگی اجتماعی است به دنبال دارد.

آری این گونه ناملایمات طبعاً بر مؤمنین هم شاق است، هر چند خدای سبحان مؤمنین را در کتاب خود مدح کرده و فرموده: در میان آنان افرادی هستند که در ایمان‌شان صادقند، و آن چه می‌کنند جدی و سودمند است، لیکن در عین حال طایفه‌ای از ایشان را مذمت می‌کند که در دل‌های‌شان انحراف و لغزش هست، و این معنا با مراجعه به آیات مربوطه به جنگ بدر و احد و خندق و غزوات دیگر کاملاً به چشم می‌خورد. معلوم است مردمی که مشتمل بر هر دو طایفه هستند و بلکه اکثریت آنها را طایفه‌ی دوم تشکیل می‌دهد. وقتی مورد خطاب قرار گیرند، صحیح است که صفت اکثر آنان را به همه‌ی آنان نسبت داد، و گفت: (قتال مکروه شما است).

یا از این جهت بوده که مؤمنین به تربیت قرآن بار آمده‌اند، و عرق شفقت و رحمت بر تمامی مخلوقات در آنان شدیدتر از دیگران است. تربیت شدگان قرآن

حتی از آزار یک مورچه هم پرهیز دارند، و نسبت به همه‌ی خلائق رأفت و مهر دارند، چنین کسانی البته از جنگ و خون‌ریزی کراهت دارند، هر چند دشمنان‌شان کافر باشند، بلکه دوست دارند با دشمنان هم به مدارا رفتار کنند، و آمیزشی دوستانه داشته باشند، و خلاصه با عمل نیک و از راه احسان آنان را به سوی خدا دعوت نموده، و به راه رشد و در تحت لوای ایمان بکشانند، تا هم جان برادران مؤمن‌شان به خطر نیفتد، و هم کفار با حالت کفر هلاک نشوند و در نتیجه برای ابد بدبخت نگردند.

چون مؤمنان چنین تصویری داشتند، خدای سبحان در آیه‌ی مورد بحث به ایشان فهماند که اشتباه می‌کنند، چون خدایی که قانون‌گذار حکم قتال است، خوب می‌داند که دعوت به زبان و عمل، در کفاری که دچار شقاوت و خسران شده‌اند هیچ اثری ندارد، و از بیشتر آنان هیچ سودی عاید دین نمی‌شود، پس این گونه افراد در جامعه‌ی بشریت عضو فاسدی هستند که فسادشان به سایر اعضا هم سرایت می‌کند، و هیچ علاجی به جز قطع کردن، و دور افکندن ندارند. وجه اول با توجه به آیات عتاب مناسب‌تر است، علاوه بر این، تعبیر «کُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ»، که به صیغه‌ی مجهول آمده، مؤید وجه اول است (علامه طباطبایی، ج ۲، ص ۱۶۵).

معنای این سخن آن است که جنگ به خودی خود کار مطلوبی نیست ولی در شرایطی آن چنان مطلوب می‌شود که بالاترین عبادت‌ها به حساب می‌آید و در عین حال برای کسانی که ایمان محکمی ندارند باز ناخوشایند است و این در حالی است که برای افراد با ایمان بسیار خوشایند است و آن را پیروزی بزرگ می‌دانند، زیرا اگر در جنگ با دشمن کشته شوند، به فیض بزرگ شهادت نائل آمده‌اند و اگر پیروز شوند، آن هم خود سعادت بزرگی است و به هر حال شکستی در کار نیست.

درباره‌ی این دو گروه در آیات دیگر قرآنی مطالب مشروحی آمده است. راجع به گروه اول که جهاد در راه خدا برای آنها ناخوشایند بود، می‌فرماید: «یا

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ
بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ
عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبَدِلَ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (توبه،
۳۸-۳۹). ۲۳

راجع به گروه دوم و کسانی که علاقه‌مند به جهاد و شهادت هستند و در این
راه عذر و بهانه‌ای نمی‌آورند نیز آیات متعددی وجود دارد. از جمله:
«لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَ
اللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ» (توبه، ۴۴). ۲۴

«وَمَا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَ
رَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا» (احزاب، ۲۲)؛ و چون مؤمنان آن لشکرها را
دیدند، گفتند: این است آن چه خدا و پیامبرش به ما وعده کرده بود و خدا و
پیامبرش راست گفتند و این کار برای آنها جز ایمان و تسلیم چیزی نیفزود.

در عین حال واقعیت این است که اکثریت مسلمانان که به مرحله‌ی خاصی از
کمال ایمان نرسیده بودند جهاد را ناخوش می‌داشتند، هر چند که در آن شرکت
می‌کردند و به تکلیف خود عمل می‌نمودند. قرآن که در این آیه از این
ناخوشایندی خبر می‌دهد، بدون فاصله، حقیقت مهمی را برای مسلمانان بیان
می‌کند که اگر این حقیقت برای مردم روشن شود و به آن باور داشته باشند،
بسیاری از مشکلات روحی حل می‌شود. آن حقیقت این است که چه بسا مردم
چیزی را ناپسند بدانند و از آن خوششان نیاید، ولی در واقع آن چیز به نفع آنها و
به صلاح آنها و مفید به حال آنها باشد و عکس آن نیز صادق است، چه بسا مردم
چیزی را خوب بدانند و از آن خوششان بیاید، ولی در حقیقت آن چیز به ضرر
آنها باشد. این موضوع از آن جا ناشی می‌شود که انسان‌ها از حقایق امور و از
پشت پرده‌ی غیب آگاهی ندارند و به غلط گمان می‌کنند که فلان چیز به نفع
آنهاست، در حالی که اگر از غیب و آینده خبر داشتند، می‌دانستند که به زیان
آنهاست. تمام انسان‌ها این مطلب را بارها در زندگی خود تجربه کرده‌اند و انسان

در آینده‌ی می‌فهمد که در گذشته چقدر اشتباه کرده و چیز بدی را خوب و یا چیز خوبی را بد دانسته است. این است که در پایان آیه می‌فرماید: خدا می‌داند ولی شما نمی‌دانید.

نقش جهاد در گسترش اسلام

از آن جا که جایگاه ایمان و باورهای دینی در قلب و روح انسان است و بدون شک ممکن نیست کسی را به داشتن یک اعتقاد مجبور کرد، قرآن کریم می‌فرماید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (بقره، ۲۵۶)؛ یعنی دین یک امر قلبی و باطنی است و زور و تهدید در آن راهی ندارد و انسان باید با عقل و درک خود و با توجه به دلایل و حجت‌ها، دین را باور کند.

قرآن کریم در عین حال که از این حقیقت مسلم خبر می‌دهد، دلیل آن را هم بیان می‌کند و آن این که راه از بی‌راهه و هدایت از گمراهی مشخص شده است؛ با آمدن پیامبران الهی علیهم‌السلام و وجود عقل در بشر، دین حق برای همه شناخته شده است و بشر با اندکی توجه و تعقل و تدبر می‌تواند راه درست را تشخیص بدهد و دین حق را پیدا کند، منتهی گاهی نیروهایی سد راه انسان می‌شوند و مانع تشخیص درست افراد می‌گردند که در این صورت پیامبران علیهم‌السلام وظیفه دارند که با آن نیروها مبارزه کنند و موانع سعادت را از سر راه انسان‌ها بردارند این مبارزه ممکن است از راه تبلیغ و ارشاد باشد و ممکن است حتی از طریق جنگ باشد. پیامبران علیهم‌السلام هیچ‌گاه به وسیله‌ی جنگ، دین را تحمیل نمی‌کنند، بلکه اگر جنگی اتفاق می‌افتد برای برطرف کردن موانع و نیروهای شیطانی از سر راه توده‌های مردم است تا زمینه برای اندیشیدن درست آنها فراهم شود و آنها بتوانند آگاهانه دین حق را پیدا کنند و به آن ایمان بیاورند.

مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید: «خدای تعالی به دنبال جمله‌ی لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ، جمله‌ی قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ، را آورده، تا جمله‌ی اول را تعلیل کند، و بفرماید که چرا در دین اکراه نیست، و حاصل تعلیل این است که اکراه و اجبار -

که معمولاً از قوی نسبت به ضعیف سر می‌زند - وقتی مورد استفاده قرار می‌گیرد که شخص قوی و ما فوق مقصد مهمی در نظر داشته باشد، که نتواند فلسفه‌ی آن را به زیر دست خود بفهماند، (حال یا فهم زیر دست قاصر از درک آن است و یا این که علت دیگری در کار است) ناگزیر متوسل به اکراه می‌شود، و یا به زیر دست دستور می‌دهد که کورکورانه از او تقلید کند.

و اما در امور مهمی که خوبی و بدی، و آثار نیک و بد آنها معلوم است، نیازی به اکراه نخواهد بود، بلکه خود انسان یکی از دو طرف خیر و شر را انتخاب کرده و عاقبت آن را هم (چه خوب و چه بد) می‌پذیرد و دین از این قبیل امور است، چون حقایق واضح است، و سنت پیامبر ﷺ هم آن بیانات را روشن تر نمود، و رشد در پیروی دین و غی در ترک دین و روگردانی از آن است، بنابر این دیگر علت ندارد که کسی را بر دین اکراه کنند (علامه طباطبایی، ج ۲، ص ۳۴۲).

ایشان در ادامه توضیح می‌دهند که خود این آیه دلالت می‌کند که اسلام دین شمشیر و اکراه و اجبار نیست:

این آیه‌ی شریفه یکی از آیاتی است که دلالت می‌کند بر این که مبنا و اساس دین اسلام شمشیر و خون نیست، و اکراه و زور را تجویز نکرده است، پس سست بودن سخن عده‌ای از آنها که خود را دانشمند دانسته، یا متدین به ادیان دیگر هستند، و یا به هیچ دیانتی متدین نیستند و گفته‌اند که اسلام دین شمشیر است، و به مسأله‌ی جهاد، که یکی از ارکان این دین است، استدلال نموده‌اند، معلوم می‌شود.

جواب از گفتار آنها در ضمن بحثی که قبلاً پیرامون مسأله‌ی «قتال» داشتیم گذشت. در آن جا گفتیم که آن قتال و جهادی که اسلام مسلمانان را به سوی آن خوانده است، قتال و جهاد به ملاک زورمداری نیست، نخواستہ است با زور و اکراه دین را گسترش داده، و آن را در قلب تعداد بیشتری از مردم رسوخ دهد، بلکه به ملاک حق‌مداری است و اسلام به این جهت جهاد را رکن شمرده تا حق

را زنده کرده و از نفیس‌ترین سرمایه‌های فطرت یعنی توحید دفاع کند، و اما بعد از آن که توحید در بین مردم گسترش یافت، و همه به آن گردن نهادند، هر چند آن دین، دین اسلام نباشد، بلکه دین یهود یا نصارا باشد، دیگر اسلام اجازه نمی‌دهد مسلمانی با یک موحد دیگری نزاع و جدال کند. پس اشکالی که آقایان کردند ناشی از بی‌اطلاعی و بی‌توجهی بوده است (علامه طباطبایی، ج ۲، ص ۳۴۲).

لزوم دعوت قبل از قتال

آیا مسلمانان مجازند هرگاه خواستند، بی‌هیچ شرط و پیش‌درآمدی جنگ را آغاز کنند؟ یا وظیفه دارند در راه‌های تعیین شده از سوی شریعت کاری را صورت دهند؟

مطابق دستور رسول اکرم ﷺ مسلمانان جز پس از دعوت به توحید و نبوت، حق جهاد با مشرکان را نداشتند: «و لا تقاتلو القوم حتی تحتجوا علیهم بأن تدعوهم الی شهاده لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و الاقرار بما جاء به من عند الله» (نوری، ۱۴۰۸ هـ، ج ۱۱، ص ۳۱).

از حضرت علی رضی الله عنه نقل شده است که پیامبر اکرم ﷺ وی را به یمن فرستاد و فرمود: «ای علی! با هیچ کس نبرد مکن، مگر آن که پیش‌تر او را به اسلام فراخوانی. به خدا سوگند! این که خداوند به دست تو کسی را به اسلام هدایت کند، از همه‌ی عالم بهتر است» (حر عاملی، ج ۱۱، ص ۳۰). بریده‌ی اسلمی می‌گوید: «رسول خدا ﷺ وقتی امیری را به فرماندهی سربهای می‌فرستاد، به او می‌فرمود: به نام خدا در راه خدا پیکار کن، با کافران به خدا بجنگ، اما حيله مکن، مثله مکن و کودکان را مکش. وقتی با دشمن مشرک برخورد کردی، او را به سه چیز دعوت کن، هر کدام را پذیرفت، همان را از وی قبول کن: نخست به اسلام، اگر پذیرفت رهایشان کن... اگر از پذیرش اسلام خود داری نمودند، آنان را به پذیرش جزیه فراخوان و اگر نپذیرفتند با ایشان مقاتله کن» (حر عاملی، ج ۱۱، ص ۳۰).

این سخن پیامبر ﷺ که جنگ را بدون پیش در آمد جایز نمی‌شمارد و فرمان می‌دهد که پیش از آغاز جنگ، دشمن به سوی حق فراخوانده شود، بسی بالاتر از اعلان جنگ است.

صاحب جواهر در این خصوص، که مجاهدان اسلامی بدون فراخوانی به اسلام نباید جنگ را آغاز نمایند می‌نویسد:

با کافران حربی نمی‌توان به جهاد پرداخت، مگر آن که دعوت اسلامی پیش‌تر به آنان ابلاغ شود؛ یعنی به «محاسن اسلام» فراخوانده شوند؛ پس اگر به آن فراخوانده شوند و از آن سرپیچی نمایند و از دادن جزیه نیز خودداری کنند، چنان‌چه اصلاً اهل جزیه باشند - می‌توان با آنان جنگید و در این مطلب مخالفی نیافتیم... یکی از فلسفه‌های این دعوت، آن است که به کافران فهمانده شود که هدف از جهاد مسلمانان این نیست که به مال و حکومت دست یابند و شیوه‌ی شاهان زورگو را ندارند (محمد حسن نجفی، ۱۳۶۵، ج ۲۱، ص ۵۱ و ۵۲).

مرحوم علامه طباطبایی رحمته‌الله علیه در ادامه‌ی تفسیر آیات فوق از سوره‌ی بقره می‌نویسد:

آیه‌ی نامبرده این دلالت را دارد که قبل از قتال باید مردم را دعوت کرد، اگر دعوت را پذیرفتند که قتالی نیست، و اگر دعوت را رد کردند دیگر ولایتی ندارند، یعنی دیگر خدا که «نعم الولی و نعم النصیر» است، ولی و سرپرست ایشان نیست و دیگر یاری‌شان نمی‌کند، چون خدا تنها بندگان مؤمن خود را یاری می‌فرماید. معلوم است که منظور از قتال این است که دین برای خدا به تنهایی شود و قتالی که چنین هدفی دارد و تنها به این منظور صورت می‌گیرد، معنا ندارد بدون دعوت قبلی به دین حق، که اساسش توحید است، آغاز شود (علامه طباطبایی، ج ۲، ص ۶۸).

همین نکته می‌تواند شاهی باشد بر این که اصل اولیه، جهاد و جنگ و تحمیل عقیده نیست. به خلاف آن چه خاور شناسان، دین اسلام را متهم می‌کنند

که دین جنگ و ستیز است و به هر وسیله می‌خواهد دیگر ملل در برابر مسلمین خاضع باشند، می‌نگریم که اکراه در اصل پذیرش دین نه امکان دارد و نه دین به آن فراخوانده است، و دعوت به حق و آشکارسازی مبانی دینی در واقع حجت را بر مخالفان تمام می‌نماید، و افزون بر این، شروع هر نوع درگیری نظامی در اسلام مراحل و آدابی دارد. این مراحل را می‌توان از چگونگی تشریح قانون جهاد در اسلام به دست آورد؛ چرا که مسلمانان ابتدا بدون هیچ‌گونه خشونت، دیگران را به حق و حقیقتی که از سوی خداوند نازل گردیده بود فرا می‌خواندند و این مشرکان و معاندان بودند که به هر وسیله‌ی ممکن سد راه شده و مانع از حرف زدن عادی مسلمانان می‌شدند.

عدم نسخ حکم جهاد

مرحوم علامه رحمته‌الله علیه، در ادامه‌ی بحث فوق، یاد آور می‌شود که آیه‌ی «قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ» با آیه‌ی «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» (توبه، ۲۹) ^{۲۵} نسخ نشده است. و این که برخی گفته‌اند آیه‌ی مورد بحث می‌فرماید تا محو آخرین اثر فتنه، با ایشان قتال کنید، و آیه‌ی سوره‌ی توبه می‌فرماید اگر تن به ذلت دادند و جزیه پرداختند دست از قتالشان بردارید، پس این آیه ناسخ آیه‌ی مورد بحث است.

پاسخ آن است که آیه‌ی مورد بحث ربطی به اهل کتاب ندارد، تنها مشرکین را در نظر دارد و مراد از این که فرمود: (تا آن که دین برای خدا شود) این است که مردم اقرار به توحید کنند و اهل کتاب اقرار به توحید دارند، هر چند که توحیدشان توحید نیست و این اقرارشان در حقیقت کفر به خداست، هم چنان که خدای تعالی در این باره فرموده: «أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ»، لکن اسلام به همین توحید اسمی از ایشان قناعت کرده است مسلمین را دستور داده با ایشان قتال کنند تا حاضر به

جزیه شوند.

جنگ‌های صدر اسلام

بررسی تاریخ نشان می‌دهد که جنگ‌های رسول خدا ﷺ جنبه‌ی تدافعی داشته و تجاوز و پیمان شکنی ابتدا از جانب کفار بوده است:

جنگ بدر

در جنگ بدر تجاوز از ناحیه‌ی مشرکین بود، آنها دارایی مسلمانان را در مکه مصادره می‌کردند، آنها را به انواع شکنجه می‌آزردند؛ در جنگ «احد» و احزاب کاملاً روشن است که کفار و اهل کتاب به مدینه لشکرکشی کردند؛ یهود بنی قینقاع، که در کنار مدینه ساکن بودند، پس از جنگ بدر پیمان خویش را نادیده گرفتند و با مشرکان بر علیه مسلمین مکاتبه نمودند، لذا از اطراف مدینه رانده شدند. بنی نضیر و بنی قریظه نیز نقض عهد کرده و بر علیه مسلمانان فتنه‌انگیزی می‌کردند. بنی مصطلق تدارک جنگ دیده و قصد حمله به مدینه را داشتند. علت حمله به خیبر آن بود که قومی از بنی نضیر پس از رانده شدن از مدینه در خیبر مسکن گزیدند و یهود خیبر را بر خود خاضع و مطیع نمودند، آن گاه شروع به فتنه‌انگیزی بر علیه مسلمانان کردند و همان‌ها بودند که جنگ خندق را تدارک دیدند و بنی قریظه و قریش و غطفان را به جنگ با مدینه برانگیختند. علت حمله به مکه و فتح آن این بود که قریش به قبیله‌ی خزاعه که هم پیمان رسول خدا ﷺ بودند لشکر کشیدند. همچنین است غزوه‌ی حنین، مؤته و تبوک. نتیجه آن که مشکل است در غزوات و سرایای رسول خدا ﷺ محلی یافت که جنگ تعرضی و ابتدایی باشد، بلکه نوعاً اسباب لشکرکشی را دشمنان دین فراهم می‌آوردند. از طرف دیگر: ظاهراً آیاتی که مطلقاً با آیات مقید باید یک جا حساب شوند، اما در عین حال اسلام باید برای ترویج و هدایت مردم راه داشته باشد. به صراحت قرآن و ضرورت دین، رسول خدا ﷺ برای همه‌ی جهانیان

مبعوث شده است «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (انبیاء، ۱۰۷)؛ «وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ» (قلم، ۵۲)؛ «وَأَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنِ بَلَغَ» (انعام، ۱۹). در این صورت اگر بگوییم: در صورت طلب صلح از جانب کفار باید با آنها کاری نداشته و دین خدا را تبلیغ نکنیم، این منافی عمومیت رسالت خواهد بود.

با در نظر گرفتن نامه‌های رسول خدا ﷺ که به پادشاهان ایران و مصر و غیره نوشت و آنها را به اسلام دعوت کرد و به یمن و بحرین و جاهای دیگر نماینده فرستاد و تبلیغ دین کرد و با در نظر گرفتن این که باید با یهود و نصاری جنگید تا جزیه قبول کرده و به حمایت اسلام در آیند و با مسلمانان رفت و آمد داشته و ارتباط پیدا کنند تا راه برای تبلیغ اسلام باز باشد و با در نظر گرفتن روایات که در جنگ باید ابتدا کفار را به اسلام دعوت کرد و در صورت نپذیرفتن با آنها جنگ نمود.

از همه‌ی این‌ها روشن می‌شود که حکم جهاد دارای دو مرحله است؛ اول این که لازم است به طریق مختلف میان کفار راه باز کرد با ارسال نماینده، نامه‌ها، دعوت به دین و غیره و اگر به هیچ طریقی، راه یافتن به هدایت و تبلیغ دین ممکن نشد، در مرحله‌ی دوم باید با آنها جنگید تا راه خدا را در میان‌شان باز کرد و این عقلاً و شرعاً هیچ مانعی ندارد.

در کافی در ضمن حدیث مفصلی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: شمشیرهای آخته سه تاست یکی بر مشرکان عرب که خدا فرموده است: «فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُدُّوهُمْ وَ أَحْضَرُوهُمْ وَ أَعْدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِن تَابُوا (یعنی آمنوا) وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ» (توبه، ۵)؛ از اینان جز قتل یا دخول به اسلام پذیرفته نیست ... شمشیر دیگر بر اهل ذمه است ... «فَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ» (توبه، ۲۹)؛ شمشیر سوم بر مشرکین عجم است یعنی ترک، ديلم، خزر (که آن وقت مسلمان نبودند) خدا در اول سوره‌ای که در آن «الَّذِينَ كَفَرُوا» گفته

حالشان را حکایت کرده است بعد فرموده است: «فَضْرَبَ الرِّقَابَ حَتَّى إِذَا أَثَخَّنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَمَا مَتَّأَ بَعْدُ وَإِنَّمَا فِدَاءٌ حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا...» (محمد، ۴).

از قرآن مجید روشن می‌شود که پیامبران گذشته علیهم‌السلام در صورت فراهم شدن وسایل با دشمنان دین و بشریت جنگ کرده‌اند؛ چنان که فرموده: «وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (آل عمران، ۱۴۶)؛ و آن‌گاه که موسی علیه‌السلام به قوم خویش گفت: «يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ» مرادش جنگ بود زیرا در جواب گفتند: ... «فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» (مائده، ۲۴) یا آن وقت که پس از درگذشت موسی علیه‌السلام بنی‌اسرائیل به پیامبران گفتند: «إِنَّمَا نَحْنُ نَقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (بقره، ۲۴۶). ولی از آیات بعدی روشن می‌شود که جنگ تعرضی نبوده است و نیز لشکرکشی سلیمان علیه‌السلام به مملکت سبأ که در نامه‌ی خویش نوشت: «أَلَا تَعْلَمُونَ عَلِيَّ وَ أُنْتُونِي مُسْلِمِينَ» (نمل، ۳۱) و آن‌گاه که به نماینده‌ی ملکه فرمود: «ارْجِعِ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَ هُمْ صَاغِرُونَ» (نمل، ۳۷). ولی آیه‌ی اول روشن می‌کند که آنها را ابتدا به اسلام دعوت کرده است.

نتیجه‌گیری

- اسلام با نگرش عرضی به جنگ و جهاد، اعتبار آن را حفظ کرده است، اما در این محدوده‌ی خاص نیز اهداف الهی و انسانی را تعقیب می‌کند و به شدت از دست زدن به جهاد برای دست‌یابی به منافع مادی و دنیوی پرهیز می‌دهد.
- اسلام هرگز اصالت به ابزار نداده و جنگ را یک اصل برای پیش‌برد مقاصد خود قرار نداده است.
- آن‌چه در اسلام اهمیت دارد و نقش مؤثر و سازنده دارد، روح ایمان و استحکام اعتقادات الهی است که حاکم بر سپاه و نفرات ارتش است.
- تنها هنگامی مسلمانان می‌توانند و باید به جهاد اقدام نمایند که خطری از جانب

کفار و دشمنان متوجه اسلام و جامعه‌ی اسلامی شده باشد؛ مسلمانان نباید پیش دستی نمایند و آغازگر جنگ باشند.

- در اسلام پیکار ابتدایی اگر هم باشد، به معنای کشورگشایی و سلطه‌طلبی نیست، بلکه هدف اصلی آن است که رسالت توحید جهان‌گیر شود و ستم نابود گردد؛ به منظور نابودی یا تضعیف ظلم قدرت‌های فتنه‌گر، با شرایطی منطقی، چنین جهادی لازم است.

- سفارش مؤکد اسلام در این زمینه آن است که مسلمین باید صلح مسلح را به شکل راه‌بردی رعایت کنند و هدف نهایی از آمادی سازی قوا را بیم‌انگیزی در دشمن و بازداشتن او از تجاوز و ستم می‌داند.

- در پاسخ به کسانی که می‌گویند اسلام مردم را مجبور به پذیرش دین کرده، پاسخ آن است که ایمان و عقاید قلبی را هرگز با اجبار و اکراه نمی‌توان بر کسی تحمیل کرد.

پی‌نوشت‌ها

(۱) «جهاد در راه خدا، بر شما مقرر شده، در حالی که برایتان ناخوشایند است. چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن‌که خیر شما در آن است. و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آن‌که شر شما در آن است، و خدا می‌داند، و شما نمی‌دانید».

(۲) سیری در اندیشه‌های دفاعی امام خمینی، ج ۱، ص ۴۱۷.

(۳) ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۴، ص ۲۴۱. وی عنوان فصل مربوط به تاریخ حوادث اسلام از سال ۱۱ هجری به بعد را «شمشیر اسلام» گذاشته است.

(۴) او در مورد عامل اول می‌گوید: «شروع این جنگ‌ها بیشتر بدان جهت بود تا روح جنگجویی، که در میان قبایل عرب وجود داشت، اکنون که برادر کشی ممنوع بود، منفذی پیدا کند». فلیپ حتی، تاریخ عرب، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، ج ۱، ص ۱۸۶. و در مورد عامل دوم (عامل اقتصادی) می‌نویسد: «این تعصب نبود که گروه‌های بدوی را می‌کشاید، بلکه ضرورت اقتصادی بود» و آن‌گاه چنین استدلال می‌کند: «رستم، فرمانده‌ی ایرانی»، که مدافع کشور خویش در مقابل هجوم عرب بود، به فرستاده‌ی مسلمانان گفته بود می‌دانم که تنگدستی و سختی معیشت شما را به این کار واداشته است». همان کتاب، ص ۱۸۵. همچنین ر.ک: کارل برکلمان، تاریخ ملل و دول اسلامی، ترجمه‌ی دکتر هادی جزائری، ص ۷۲؛ پطروشفسکی نیز در کتاب اسلام در ایران، مطالب مشابهی دارد. فلیپ حتی سخن دشمن مسلمین را، که قطعاً از روی بی‌اطلاعی وی بوده است، مورد توجه قرار می‌دهد، اما پاسخی را که نماینده‌ی مسلمانان به او داده است از نظر دور می‌دارد. پاسخ صریح نماینده‌ی مسلمین، که هدف مسلمانان از لشکرکشی‌ها را روشن می‌کند، چنین بود: «خدا ما را به این جا آورده است و او ما را

برانگیخته که بندگان را از تنگی و سختی دنیا به سوی وسعت و فراخی ببریم و آنها را از ظلم و ستم ادیان باطله به سوی عدل اسلام رهنمون شویم». ابن اثیر، **الکامل فی التاریخ**، بیروت دار صادر، ۱۳۸۶-۱۹۶۶ م، ج ۲، ص ۴۶۲. این سخن، خط اصلی حرکت‌های نظامی مسلمین را ترسیم می‌نماید. البته این هدف بزرگ مانع از آن نیست که سربازان اسلام از غنایمی که در جنگ‌ها به دست می‌آورند استفاده نکنند.

۵) به گفته‌ی یکی از محققان: «آدمی از ۳۴۰۰ سال تاریخ شناخته شده، تنها حدود ۲۵۰ سال در صلح عمومی به سر برده است. بررسی نسبی تعداد جنگ‌ها در قرن بیستم نشان می‌دهد که از زمان تأسیس سازمان ملل متحد تاکنون حدود ۱۵۰ جنگ داخلی یا بین‌المللی به وقوع پیوسته، در حالی که بین سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۳۹ تنها ۲۴ جنگ روی داده است. به دنبال بروز جنگ‌ها تلفات انسانی و مالی نیز به بار آمده است. از جمله از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۸۵ بدون در نظر گرفتن قربانیان بمب اتمی در ژاپن، حداقل ۲۳ میلیون نفر در ۱۳۵ جنگ کشته و ۱۲ میلیون نفر بی‌خانمان شده‌اند». **حقوق جنگ**، محمد رضا ضیایی بیگدلی، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۳، صفحه نه پیشگفتار. ۶) مرحوم کاشف‌الغطاء تفاوت‌های جهاد ابتدایی با جهاد دفاعی را بیان کرده است؛ ر.ک: شیخ جعفر کاشف‌الغطاء، **کشف‌الغطاء**، طبع حجر، اصفهان، انتشارات مهدوی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۸۲. ۷) نحل، ۱۲۵ «مردم را به راه پروردگارت به حکمت و موعظه حسنه دعوت کن، و به بهترین وجه ممکن با ایشان مجادله کن».

۸) انفال، ۴۲ «تا اگر کسی هلاک می‌شود دانسته هلاک شود، و هر که زنده می‌گردد دانسته زنده شود». ۹) آل عمران، ۱۴۷ «و چه بسیار پیغمبرانی که قتل کردند در حالی که مردان خدای بسیار با ایشان بودند، و در کارزاری که می‌کردند در برابر ناملایماتی که در راه خدا می‌دیدند سست و ضعیف نگشته، اظهار ذلت نمودند، و خدا صابران را دوست می‌دارد، و جز این منطقتان نبود که می‌گفتند پروردگارا گناهان ما را ببامرز و از زیاده روی‌های ما در امور بگذر، و قدم‌هایمان را استوار بدار، و بر کفار نصرتمان ده».

۱۰) مائده، ۲۴ «ای قوم داخل سرزمین مقدس شوید که خدا آن را برایتان مقدر کرده و پشت به جنگ مکنید که زبان کار شوید. گفتند: ای، موسی ما ابتدا داخل این سرزمین نخواهیم شد مادام که آن قوم در آن جایند تو با پروردگارت برو و با آنان کارزار بکنید ما این جا نشسته‌ایم».

۱۱) بقره، ۲۴۶ «آیا خبر نداری که جمعی از بنی اسرائیل بودند که به پیغمبری که داشتند گفتند پادشاهی برای ما قرار بده تا در راه خدا با کفار قتال کنیم».

۱۲) نمل، ۳۷ «این نامه از سلیمان است که می‌گوید زنهار بر من استکبار موز و با درباریان به حالت تسلیم نزد من آید - تا آن جا که می‌فرماید - سلیمان به فرستاده او گفت برگرد به سوی ایشان که به زودی لشگرهایی به سرکوبی‌شان می‌فرستیم که تاکنون سابقه مثل آن را نداشته باشند و به زودی با کمال ذلت از آن جا بیرون‌شان می‌کنیم».

۱۳) آیاتی از قرآن گواه این ادعا هستند. مانند: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (انسان، ۳)؛ «وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ» (مائده، ۹۹)؛ «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ» (کهف، ۲۹).

۱۴) بسیاری از اهل کتاب دوست می‌دارند که شما را بعد از آن که ایمان آورده‌اید به سوی کفر قبلی برگردانند، تا به این وسیله آتش حسدی که در دل دارند فرو بنشانند، و این مبارزات علیه اسلام‌شان بعد از یقین به حقانیت آن است، پس شما از ایشان عفو کنید، و اغماض نمایید تا خدا امر خود را بیاورد که خدا بر هر چیز قادر است، و نماز بخوانید و زکات بدهید.

۱۵) کسانی که مورد هجوم قرار می‌گیرند اجازه قتال دارند چون ستم شده‌اند و خدا بر نصرت‌شان قادر است همان‌هایی که از خانه‌های‌شان بدون حق بیرون شدند و تنها به جرم این که می‌گفتند رب ما الله است از وطن آواره گشتند.

۱۶) «با ایشان قتال کن تا به کلی فتنه از بین برود، و دین همه‌اش برای خدا شود اگر دست از فتنه برداشتنند که خدا به آن چه می‌کنید بینا است، و اگر هم چنان اعراض کردند پس بدان که خدا سرپرست شما است، خدایی که مولی و یاور خوبی است».

۱۷) «در راه خدا با کسانی که با شما قتال می‌کنند قتال کنید، ولی تجاوز نکنید که خدا متجاوزان را دوست نمی‌دارد».

۱۸) «تا خدا حق را محقق و باطل را نابود کند، هر چند که مجرمین کراهت داشته باشند».

۱۹) «هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا و رسول را در وقتی که شما را به چیزی می‌خوانند که مایه‌ی حیات شما است استجابت کنید».

۲۰) متن سخن علامه چنین است: «فکل قتال دفاع فی الحقیقه، حتی أن الفاتحین من الملوك و المتغلبین من الدول یفرضون لأنفسهم نوعاً من الحق کحق الحاکمیه و لیاقه التأمر علی غیرهم أو عسرة فی المعاش أو مضیقه فی الأرض أو غیر ذلك فیعتذرون بذلك فی مهاجمتهم علی الناس و سفک الدماء و فساد الأرض و اهلاک الحرث و النسل» همان، ج ۲، ص ۷۱.

۲۱) در آیاتی مانند: صف، ۹؛ انبیاء، ۱۰۵؛ نور، ۵۵؛ یوسف، ۱۰۶.

۲۲) «وَلَا یَجِرْ مِنْكُمْ سُنَّانُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ» (مانده، ۲)؛ «دشمنی با مردمی که شما را از مسجدالحرام بازمی‌دارند بر آنان ندارد که تجاوز کنید، و در نیکی و تقوا همکاری کنید و نه در گناه و ستمکاری».

۲۳) ای کسانی که ایمان آورده‌اید شما را چه شده است که وقتی به شما گفته می‌شود که در راه خدا (برای جهاد) کوچ کنید سنگینی می‌کنید و به زمین می‌چسبید آیا به جای آخرت به زندگی دنیا دل خوش کرده‌اید؟ پس کالای زندگی دنیا در برابر آخرت اندک است. اگر کوچ نکنید خدا شما را با عذاب‌های دردناک عذاب خواهد کرد و گروهی جز شما را جایگزین شما خواهد نمود و زبانی به او رسانید و خدا بر هر چیزی تواناست.

۲۴) کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، از تو اجازه (برای شرکت نکردن در جنگ) نخواهند گرفت تا با مال‌ها و جان‌های‌شان جهاد کنند و خدا بر پرهیزگاران آگاه است.

۲۵) با کسانی که ایمان به خدا و روز قیامت ندارند و حرام‌های خدا را حرام نشمرده و به دین حق نمی‌گروند، از اهل کتاب، بجنگید، تا با دست خواری و ذلت باج دهند.

منابع و مآخذ

۱) قرآن کریم.

۲) ابن اثیر (۱۳۸۶ هـ / ۱۹۶۶ م)، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار صادر.

۳) ابن حجر عسقلانی (۱۴۰۴ هـ / ۱۹۸۴ م)، *تهذیب التهذیب*، بیروت،

دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، چاپ اول.

۴) ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ هـ)، لسان العرب، بیروت، دار صادر.
۵) احمد بن فارس بن زکریا (۱۴۱۱ هـ / ۱۹۹۱ م)، معجم مقاییس اللغة، تحقیق عبدالسلام هارون، بیروت، دارالجلیل، طبع اول.
۶) بلاغی، محمد جواد (بی تا)، الرحلة المدرسية و المدرسة السیارة فی نهج الهدی.

۷) ثواقب، جهانبخش (۱۳۷۹)، نگرشی تاریخی بر رویارویی غرب با اسلام، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول.

۸) جعفریان، رسول (۱۳۷۳)، تاریخ سیاسی اسلام، سیره رسول خدا، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، چاپ اول.

۹) حسینی (ژرفا)، سید ابوالقاسم (۱۳۸۲)، جهاد و حقوق بین الملل، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول.

۱۰) رازی، فخرالدین محمد بن عمر (بی تا)، التفسیر الکبیر، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، چاپ سوم.

۱۱) راغب اصفهانی، ابوالقاسم (۱۳۹۲ هـ)، معجم مفردات الفاظ القرآن، بیروت، مطبعة التقدم العربی.

۱۲) ضیایی بیگدلی (۱۳۷۳)، حقوق جنگ، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.

۱۳) طباطبائی، سید محمد حسین (۱۴۱۷ هـ)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه.

۱۴) طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، مجمع البیان، تهران، انتشارات ناصر خسرو.

۱۵) طریحی، فخرالدین (۱۳۶۷)، مجمع البحرین، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم.

۱۶) طوسی، محمد بن حسن (بی تا)، المبسوط، المكتبة المرتضوية.

۱۷) عاملی، حر (۱۴۰۳ هـ / ۱۹۸۳ م)، وسائل الشیعه، بیروت، دار احیاء

التراث العربی، چاپ پنجم.

۱۸) فیض کاشانی، ملا محسن (۱۴۱۵ هـ)، تفسیر الصافی، تهران، انتشارات الصدر.

۱۹) قدردان قراملکی، محمد حسن (۱۳۸۰)، دانشنامه امام علی علیه السلام، تهران، پژوهشگاه فرهنگ اندیشه اسلامی، چاپ اول.

۲۰) کاشانی، ملا فتح الله (۱۳۳۶)، منهج الصادقین، تهران، کتابفروشی محمد حسن علمی.

۲۱) کاشف الغطاء، جعفر (بی تا)، کشف الغطاء، اصفهان، انتشارات مهدوی.

۲۲) کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۳)، فروع الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ پنجم.

۲۳) مراغی، احمد بن مصطفی (بی تا)، تفسیر مراغی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۲۴) مطهری، مرتضی (۱۳۶۸)، جهاد، قم، صدرا.

۲۵) نجفی، محمد حسن (۱۳۶۵)، جواهر الکلام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم.

۲۶) نوری، میرزا حسین (۱۳۶۶)، جهاد، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ اول.

۲۷) نوری، میرزا حسین (۱۴۰۸ هـ / ۱۹۸۸ م)، مستدرک الوسائل، بیروت، مؤسسه آل البيت.

۲۸) ویل دورانت (۱۳۶۵)، تاریخ تمدن، ترجمه‌ی احمد آرام، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول.

۲۹) بی نا (۱۳۶۵)، تهذیب الاحکام، تهران، دارالکتب الاسلامیه.